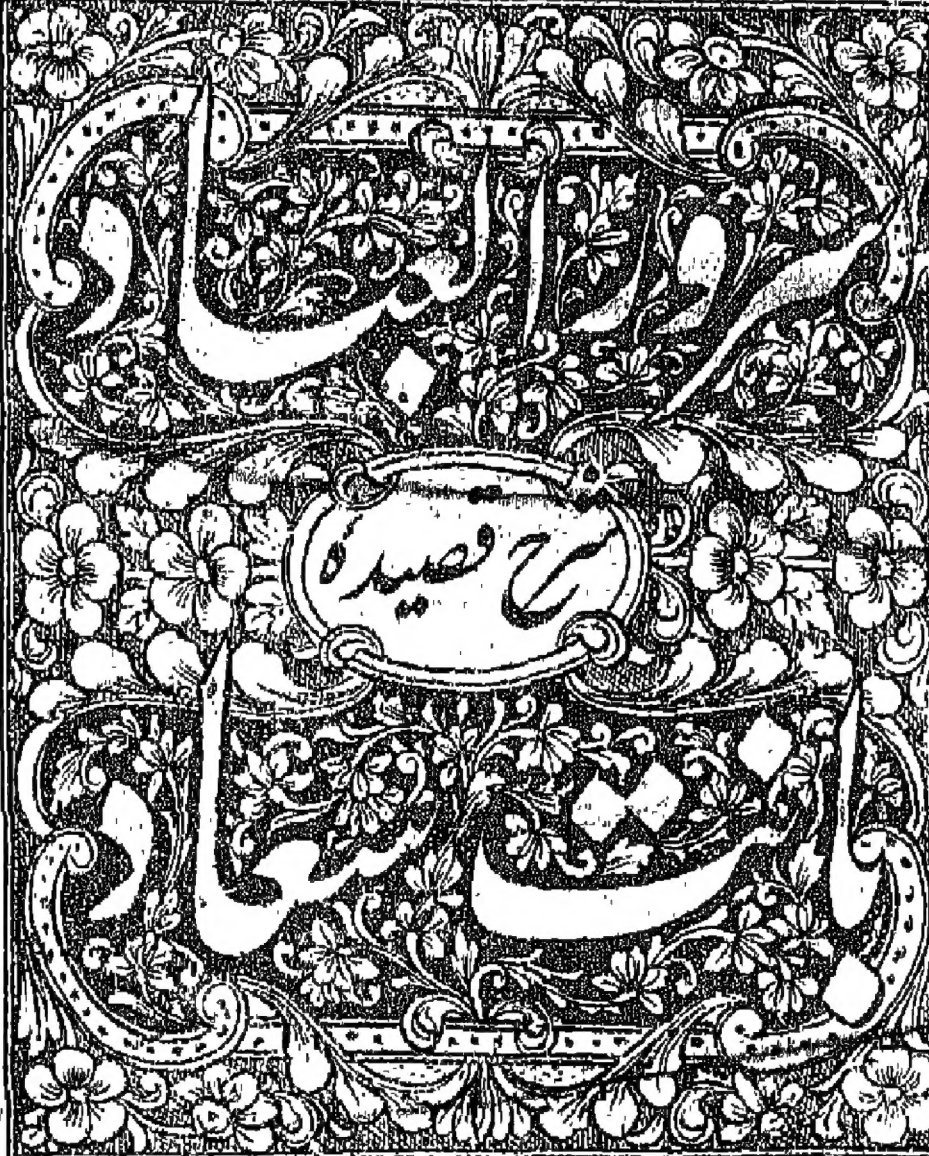


بن صنایع کمین کا فضل خلافت و زمامت

دوین زمان مجسمه عنوان شریقی قصیده بهین در لایع سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم السیما



مؤلف عالم تحریر قدیم الطیر مولوی حاجی عبدالکافی محمد نذیر صاحب مصطفی آبادی

در مطبع می می نشی نو کشتی طبع بین انجان گرد

۶۶۵۸

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6658

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ عالم لمسی فاضل لدو عی جامع معقول و معقول عارفی ومع و هو الی الاما علیہ تعویج بسم الله الرحمن الرحیم

حمیدیکان سپاس بپایان مالک الملکی را نمر است که بقدرت کامله نوشتن شکره افلاک از انما نخله عدم بیارگاه ظهور آورده مگو
 میثمار و بنود ملا که سیران از احصا فرین فرمود و بهفت طبقه ارض را بر آب گسترانیده از گلگهای رنگارنگ میوه ها گوناگون
 و تخلیق آفتاب طلعتان هدایت کشش زهره و جمینان لیاقت اندیش گراست و شرف عطا نمود و گلگهای نخست قدسی هاس
 ستار نشا هشتای رازیباست که وجود با جودش مطلع دیوان اسجاد و ظهور ذات موخر السوروش مقطع قصیده ارشاد
 و سرور العباد و میریت محمد کازل تا ابد هم چه هست بهر آرایش نام و نقش سبت + صلی الله علیه و آله و صحابه و جمین ما بعد
 بر فضیلت ستارگان صفا کشش و سخن بنایان لیاقت اندیش محقق و محجب مباح که درین زمان لطافت آگه نظایرت فرین
 سرور العباد شرح قصیده سنی به بابت سعاد که از بس غنویت معانی و لطافت الفاظش محال که با احدی از بقیه صفیقتش آید
 تناسبت صفای حال حیرت انگیز چندان نیست که سمت تیز و قلم بیدان بیانش آید از تاج طبع و قاده دهن نقاد و روح قلاب
 نکته دانی تخلیند لبها تین مضامین معانی سحر بیان فصیح لسان خوش بیانی که اگر کلام بلاغت نظامش اسجیان و دل
 هم شعیدی بجز لفظ بجان حرفی تلفتی و اگر در زانش امر القیس بود بودی قیس و از شفیقه شدی و گوهر بدیج با لباس فکر
 شفته در برابرش زش نرودین کساده بازار و پیش اشعار عجب از شغارش شعری و نباتات الفش افشاده
 از کار فرید عصر بکلیای و هر سر خسته چیده وجود و اخلاق سنجاو و شجاعت شمه آفاق در حکم و هنری نظیر حاجی
 حافظ مولوی محمد نذیر صاحب سن تالیف یافته الحق شعری ست که الفاظش از غایت صفار و تما

تقریظ سرالعباد شرح قصیده بانیت سید

بمعانی و معانی از غایت نزاهت و طهارت شادابی بخش ریاض زندگانی بیان تراکیب نحوی و تحقیقات صلیح چنان است
که زیادت بر آن نتوان نمود و کلامی استعاره و تشبیه و ذکر اسباب و ترشیح نه بروحی است که بر آن بهر سستی توانست افزود
الحق این است که ایست در عالم مثال بمثال تابدین عالم چه رسد و تمثالش در عرصه قوه و امکان محالست
بر منصفه فعل چگونه گشت

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ افضل العلماء اکمل الفضلاء ابو الخیر مولانا محمد معین اودخله الله تعالی فی الصلوة

ثنای لائقه صانع را سزد که از قدرت کامله خود جمله کائنات را سبک کنی آنکه کم عدم بهر صفت ظهور آورده و مظهر
و سلام متکاثره پیشوای رسل را که انوار جان را از ظلمات کفر و ضلال خارج کرده بطریق مستقیم دین اسلام هدایت
نموده و بر آل و اصحابش که اقتباس نور از سرور کائنات کرده دین تین تا قیام یوم الجزا جاری ساخته اند
در باب بصیرت محقق نمائند که درین ایام خوش و زمانه دلکش شاگرد رشید با توفیق این حقیر مولوی محمد زبیر سلمه
ربه القیر سرالعباد شرح قصیده بانیت سعاد که در معجم مفردات و مادی کائنات است به کمال جهد بطرز
احسن نوشته و ادبلاغت داده بر طایبان علوم خصوصاً و عموماً نهایت مفید فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ افضل اهل عالم بی بدل سر سمر کرم شان ستر پالطف الرحمن لانا محمد لطف الرحمن صانع

نجان الله بجزه سرالعباد شیخ علی القفیده المقدس بنات سادفوالذی فی بیده نزهه تقاریر فضیله و درستی
حاشیه للمعطلات و واقعه للمخلقات کیف لادبی من شایع افکار القریحه الحدیثه و لطیفه الذکیه لیس لدیسا
فی العلوم الثقلیه پیش و لا بصاحب فی الفنون العقلیه عدیل الفاضل الکامل العسیم النطیر و مولمبتین و علم صید
الوامر الله و رسوله زبیر و بشیر المولوی محمد زبیر لالذی است شمس فی قوه لاسمه ما برحت انوار علومه مضیئه

بسم الله الرحمن الرحیم

نزهه تقریظ من عالم المعنی و فاضل اودعی ثانی تفت زانی مولوی محمد سعید الدین سلمه به الی یوم الدین

الحمد الذی هدانا الی صراط مستقیم و جل سورالعباد المومنین شیری نعماد الخیر و من کفر عنه ابتلی فی هذاب
السعیر و الجیم و فیک علی البشیر و الفیر الذی بعث فی احسن تقویم و علی الائمة الدین زبیر و لطفوا

القوم اما بعد فلما كانت قصیدہ بابت اسرار و غایۃ الذلوم و کان فی وجازۃ المفاسد و مدحہ المفاسدین کجیت
 الی مطالبہ القوم فترجم الی علمنا سائر العلماء الکبار و اکابر الفضلاء القری و الاسرار بامال الانظار
 و کس بقی بعد فیما فی زوایا الکلام کشف الفرائد فی الاصناف تحت قعر الظلام فوصل الامر الی کس بدر السبا
 التحقیق و کس کما المتذوق صاحب الفطاة و قادة و الطبیقة التقادة و وزیر السیم و طبع مستقیم و الحادی فی العلوم
 من فقیر قلیل و الراجح عن کل شئ و تکیه حاجی و حافظ و مولوی محمد نذیر اللہ محمد عبد فی کانتہ الخلق کاسم
 بنیر و نذیر او شریح شمسہ حالما کشف عن وجہ خراش فاضلنا الاستار و تلیقہاہ بالقبول اکابر العلماء و اولیاء
 و الاعیار و نظمہ النواہض الخفیات و تجلی بہ الدقائق و الخبیات و سماہ سرور العباد و خمار محمد اکبر
 سراج دہلیج و استنارت بہ السبل الفجاج و هو جدریان ملک علی صفاح الیاقوت الاحمر و ان لیس
 علی قطع الزمر و الانصاف ان العبد المنزیب المتعصب بنجیل التبتین محمد سعید الدین بحفظہ الدعن شہور
 المفسدین و الحاسدین





بسم الله الرحمن الرحيم

مشوقه محمدا کمال جمال محبوبه حماد افتخار و جلال شایان شان عاشق و لائق وصال محبی که عشق و محبت خویش
 ترا گشت کثر اغنیایا صحبت ان اعرف مخلقت الخلق سر ائیده ذات جاسع الحسنت جمع البرکات ماحی الظلمات
 صاحب لالک لما خلقت الافلاک و لما انطرت الربوبیه را از پرده کتمان بیارگاه اعلان جلوه گرفتار موده باعث حیرت
 عالم گردانید صلی الله علیه و علی آله و صحابه و سلم جمعین اما بعد فقیر حقیر بر تقدیر خاکپاسی صغیر و کبیر جان نثارند یزید
 و کشیه عبدالخالق محمد نذیر بن حافظ و حاجی حرمین مطهر بن تکوین شریفین او سعاد شرفا و کرامه محمد صدیق بن حافظ
 محمد با شهم مجید الغیر خان غلزی غفر الله لهم متوطن بلده مستبرکه مصطفی آباد مشهور بر پیرو پر نور در سبب الله
 عن الافات و الشهور الی یوم السبت النشور بنیو است که شرح قصیده جمیله بانته سعاد و بیارت فارسی ترتیب داده
 نفیسه بنحو امن و عوام روزگار رساند الان بتوفیق الکی و قدره انی جناب سبتاب علی القاب الا ترتب ساسی الهیت
 کثیر لشمس نفع الشکست شکی آر ایک فضل و کمال متکلم سعاد مجد و اجلال ناظم دیار فصاحت نامر معصا رباعت
 تا هیچ مناسج شرح شریف عاب معاصج وین ضلیف محبی مرام اسلام آچی آفا کفر و ظلام تمتم بنفخون جلدات
 بسالت ضرغام آجام تهود شجاعت مهر سپهر بیت و نامداری سپهر شروت و کامکاری قلمم ذخا وجود و نول
 سحابا مرفیق و فضل رفیع اعلام النصار و قانع بنیان اعتساف قسام موعدا انواع نعم فتاح قلع غمض حکم اسوه
 نخیار اعصار زنده لوزحیان ادوار کج سراج سخاوت و اتمان تحیط نا پید کنار عطا و احسان فرزند لوی و یزید
 و دول کثافت معاقه مالاخیل و اوقف رموز خفی و جلی حضرت مولوی و سید فرزندان علی صاحب که این شعر

بشأن عالی شأنش نماز است مضرعه فرزند علی نور چشم پدر است و کلیل جلیل در اسرار و سرالوین عظیم آباد
 الباقه الله الی یوم النقا و علی الله تعالی در جبهه فی الدارین کمری بر میان بان بسته شری بتفصیل و بط تحریر و در
 مغفرت از منتقمین بوده و سوره الباقه شرح قصیده بابت شهاد و نوشتن گردانیده و دولی التوفیق و شمس
 المصطفی الی سبیل تحقیق از اکابر دین چنین قولست که قصیده مبتکره بابت شهاد از منظومات جامع احسان است
 حضرت کتب فی الله تعالی عنه بن سید بن ابی سلمه است که بفتح و مضمین مملد خوانده اند بابت شهادت که اگر
 رب الجلیل تا مشرف به شرف محبت نبی اکمل صلی الله علیه و علی آله و صحابه اجمعین عرض نمود قصیده لطیفه
 خود را مباح رحمت جمیع آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حاصل شد کعبه فرار از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نکات لطیفه و صلوات نیفقه گفت عبد البر و کتاب الاستیعاب لا احوال الاصحاح کتب تحقیق کتب و این سوره بود
 شاعر بزرگ و مدیم الطیفه و اقران خود و برادرش بحیر که بضم بای سوره و فتح جیم و سکان یا و تثنائی دور آخر سوره مملد
 بودند شجریه است دار و کعبه رضاشعوان بود و در سیر فوق هر دو پسران خود بودند و اشهر و کعبه رضاشعوان
 یکی حقیقه و دیگر قوام و نه بود مثل این سوره و در خواص عام و نیز رسید آمد کعبه رضاشعوان در سیر حضور نبی کریم صلی الله
 علیه و سلم پس از آنرا حجت خود از طائف و رجوع و افرین بسوی او از طوائف پس تصنیف کرد قصیده
 که اول او بابت سعادت تمام و کمال و ثنا کرد در آن بر جماعین و یاد نکرد انصار او و ثنا پس از آن حضرت
 و نشان انصار شری و حضور آن حضرت صلی الله علیه و سلم و نیدایم محبت او را و روایت او را که انقدر که نوشته شد
 و بود کعبه رضاشعوان و لکین بکونت بقوم غطفان داشت کافی الاثر و ابایش نصاری بوده اند و روایت کرد
 در سترک حاکم و صحیح نمود و ادراستی در دلائل النبوه با سواد و هم در تواریخ و صحیفه حسنین آورده اند که چون
 سید ابرار و سرور اینار بنی نامدار احمد مختار صلی الله علیه و سلم دین و اسلام حق را آشکارا فرموده بسیار و در آن
 بنی و روایس ایمان و اسلام آراسته و پیراسته شدند و کعبه رضاشعوان در دوازده خانه خود برآمده بشهر عراق رسیدند و در
 در پراخبار اسلام و اطهار ایمان در گوش نشان میر رسیدند و شرفیابی اعم برین تین فی شتیدند پس بحیر رضاشعوان
 که بیل جازت گرفته بنظر استماع کلام فیض انجام و رحمت الیتام رسول انام خیر الخوان الوام علیه آله الف
 الف تحیه و سلام و اندرینه منوره شده بسابقه معرفت بخدایت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید و در
 شنید گفتگوی آن و حق معلوم شدش مائل دین نبی صلی الله علیه و سلم گردید پس از آن حضرت صدیق اکبر رضی الله
 او را بحضور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بردند ایمان آورد و اسلام را تمام و کمال بخلوس قلب زبان قبول
 کرد و جام دین محمدی صلی الله علیه و سلم نوش نموده کاسه دین کیش خود بشکست خورد و لاله در من قال شمس

این سخن نام
 نامی درست
 از علی و حسن
 ف
 ذکر سوره بقره

کعبه العدره بر عتبت کعبه جان ساخت زود	کعبین مهر کعب از دست دل انداخت زود
---------------------------------------	------------------------------------

و کعبه اراکان آوردن بجزیره لعل شده قطعه بدین مضمون بسوی ایشان فرستاد که ای بچه یقین دین خویش ادا شد گفت عیسی
 داخل کردی و بچه سبب آن دین را پذیرفتی زیرا که نه مادر را بران و پدری و نه پدر و نه برادر را دران یافتی ساقی تو ابو بکر
 صدیق رضی الله عنه کشته و از ساغر آئین خود مأمور ترا شرب دین خود نوشانید و در نیاه از نامور از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم نوشته و مأمور در محاوره عجب کسی را خواند که از جن میو خبر گرفته بمردمان رساند هم گزیدین و آشنش قبول
 مکن زیرا که هر چه او گوید از جن دیو و پری باشد از فرشته نباشد پس چگونه او پیغمبر شد و در محبت نموده و فرشته
 ترنوم بیان خود با الله نماد چون قطعه محتوی مضمون مذکور بحضور حضرت عالم صلی الله علیه و سلم رسید حکم قتل کعبه شرف
 نقاد یافت پس آن بچه از راه شفقت قطعه باین مضمون فیض ششون تحریر کرده که کعبه شهادت داد که دین محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم حق است بدین دین میل کن و دین آبا کی ما و شما باطل بود و هر چه در انجیل اوصاف رسول
 آخر الزمان صلی الله علیه و سلم نوشته اند درین پیغمبر صلی الله علیه و سلم موجود اند اگر دین ادا حق نمی بود هرگز قبول
 نمیکردم اسی برادر تو نیز از کرده خود نشان شده بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضر شود و هر که بحضور پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم حاضر خواهی آید عذرش می پذیرد اگر چه گناهای بی شمار کرده باشد و آگاه باش که حکم قتل تو از پیشگاه عالم بنا
 صلی الله علیه و سلم صادر شده اگر مسلمان شوی گنا همت معاف گردد و وقتیکه نوشته بچه نیز کعبه رسید نوشتند
 و تحشیش رست دانسته از کفر خویش بیزار گشته غم دین حق نمود و از بدو تعالی برباب هدایت گشت و پس کرد نظم
 قصیده را که شعر و عشق بابت شهادت است و ستود و آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و صیاب را و بزناقه سوار شده
 سوی مدینه منوره روانه شده رسید نزد در مسجد مدینه طایفه خود را و رانجا نشانده فرو آمد چون ناله اشراکات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آوازش شنیده فرمودند که ناله کسیت پس حضرت علی شیر خدا اکرم المذو به ابدایرون
 مسی قشرف شرف آفرید و پرسیدند که یستی ای جوان و از کجائی آئی گفت شخصی علم غریب لبه ان و ان و بی شده
 بانکسار و عاجزی بحضور صلی الله علیه و سلم شرف باریافت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ترجمه ناهی گفت کعبه فرمودند و آتی
 که مأمور بخواندی مرا پس عرض کرد کعبه که یا حضرت مأمون خوانده اهنه مأمور حرف را و جمله بجای آوردن بچه کعبه را
 ابو الفضل خواند حضرت صلی الله علیه و سلم از حاضر جوابی کعبه متحیر و متعجب شده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه مسرود که
 شاید چنین باشد مرا مأمون خوانده باشد الا آن در صورت قبول اسلام جان بخشی اولیة ممکن است و خطا و گناهان
 کرده شود و کعبه چون از زبان حمت ترجان سید عالم صلی الله علیه و سلم این کلام احتیاط شنید بلا تامل سلام آورد و در کعبه
 توحید خوانده شرف بایمان و سلام شد و بعضی چنین نوشته آورده اند که کعبه گفت ناله را برود و بچه نشانده داخل مسجد
 شد و رسیدم و بروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بجا که صحابه رضی الله عنهم شسته بودند توبه بشیرند گاهی بفرمود
 و گاهی بجانب اینها پس سخن مفیده و تذکره میگویی که نشانده رسول صلی الله علیه و سلم را صفات تا انکه حق طیب

میبوی سن شدند سلام عرض کردم و گفتم الا ان یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند کسی تو عرض کردم که من کعبه
 فرمودند آنی تو که با من گفتی بروی من ای کعبه از آن خاندان آغاز کرد قصیده را تمام و کمال نوشت حاکم قصیده تمام
 کمال گفت محمد بن سلام در کتاب طبقات الشریعین خود از سعید بن اسیب گفت آمد کعبه در آنجا یکایک خبر قتل خود
 شنیده بود و دانست که دشمن پیدا شد او را رسول الله صلی الله علیه و سلم پس با صد حسرت و افسوس گفت یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یا در پدرم فدای تو سن کعبه خطا و ارم پس اسن داد او را رسول کریم صلی الله علیه و سلم پس اسن
 معصنه خود تا اینکه رسانید با خربس پوستانید او را رسول صلی الله علیه و سلم برده که خریده بود آن را ملک
 بحال کثیر و این پرده آن بود که می پوشیدند آنرا خلفا و رعیدین و تحقیق ذکر کرد سریری در طبقات
 که تحقیق بیدار الاصفهانی یلدا داشت قصیده قصیده که اول همه بابت شهادت بود و ذکر کرد سیوطی ارم در قصیده
 از آن قول رهبر و لک کعبه

صفت آن کعبه در قول
 گفتند در بیان عشق
 خود را منتخب شده
 در آنجا یکایک
 شنیدند از کعبه
 که برگشتن از
 جلد است بجای
 منتخب شده
 ذیل از آن مردن
 و الا عرض شدن

بانت شهادت و اسی جلیس القطع	ولیت و صلا من جلیس ارجا
-----------------------------	-------------------------

و بی آن که در حاکم بیتی و در سرین بجا در اجار وینه از طریق علی بن زید بن جراحان گفت تصنیف کرد کعبه بن زید
 بانت شهادت و اسی جلیس القطع رسول الله صلی الله علیه و سلم سجده و بر آورد آنرا و تخیلی زنی را که بلفظی اسبی لرام لاسی المدهین
 انسی بعد از آن بر آن تحقیق که اول آن چیز که گفتند که شد درین قصیده مبارکه که آن تلبیست و آن شامل است
 بر چهار قسم از ترکیب یکی از آن ذکر آن چیز که در محبوب است از صفات نیک ندمی رخسار در شافت قدوس
 از آن یا که در آن شی که در محبوب متول باشد مانند نخل از قبول و بعضی از آن آنکه متعلقند به درواز و مل و هر دو ملوک
 و غده و و قار و جفا و بعضی از آن آنکه تعلق دارد با غیر هر دو مانند نشاء و رقبا و سبحان الله زنی نصیب کعبه
 و ضعی بخت او که بعد تمام قصیده و استماع آن حضور صلی الله علیه و سلم و حاضرین مجلس اقدس بود و حسین حضرت
 صلی الله علیه و سلم و بعد از آن حافیرین محفل خلد بنزل شد ایضا سند دیگر از زنی که تخلص کالی است
 چه خوش نظم آورده است همه ترجمه منظومش درج شرح نه ابتر کا و تمینا میگردد

انتخاب
 از آن شمع
 و از آن شمع
 و از آن شمع
 و از آن شمع
 و از آن شمع
 و از آن شمع
 و از آن شمع
 و از آن شمع

بسم الله الرحمن الرحیم	
حمد پرور و کار افسر جان را هر زمان آن خد او ند که تکرم بنی آدم نمود کی شناسی میتوان گفتن سر آن متین آنکه نا آموخته خبری همه آموخته است احمد مرسل امام انبیا فخر رسل	کو پدید آورد از قدرت زمین و آسمان و او ستان تفضل خلق که آمد و وجود چون که لا احصی شتا گفت ختم المرسلین نوزدین او جهان را تا ابد فروخته است مقتدر افسر جان تقصود خلق جزو کل

با و نازل بر وی و بر آل و اصحاب کرام
 در سلامت بی شک بی مثل مانند افتاد
 اهل نبیش در بلاغت بی مثلش دیده اند
 ناکه هست او شمل رغبت محبوب خدا
 و صفش از قوت روان گویند آن هم جایز
 کا شماع آن نمود آن حضرت را صاحب
 بهرست از سر قصیده اند این را بهر شهید
 ناظم آن بوده کعب آن کعبه اهل تمیز
 شد بضم اول فتح دوم مضبوط با ن
 هم بفتح سین کرده ضبط و اناسه گزین
 بعد از گوی بلایت کعب بر بوده غریب
 در میان قوم غطفان یافته نشو و نما
 کو سلمان چون شد از اسلام و آگاه شو
 در تواریج صحیفه این چنین آورده اند
 مردوزن اکثر پذیرفتند آن انعام را
 می شنید اخبار اسلام و زوین میخورد غم
 و آن بضم با و فتح جیم خوانی در کلام
 سوی این میسری گفتار وی را بشنوم
 ورنه زو بر گردم و گویم چو با تو از آن
 آشتا بودش ابو بکر و تیر و او برت
 در پذیرفت از سر صدق و یقین آیین او
 جام دین گرفت و کاس کیش خود شکست و
 کعبتین هر کعب از دست دل انداخت زد
 از ذراق صفتش غنا گشت و شد ملول
 چار بیت آن قطعه و باش اومی منقش است

هر یان از حضرت حق صد صلوة و صد سلام
 این قصیده کاوش واقع شده بانی سعاد
 اهل دانش در فصاحت بی مثلش خوانده اند
 خواندن آن آمده محبوب هر شاه و گدا
 نامش از تعویذ جان گویند آن هم جایز
 هر چه میگویند میباش در دوا و ریاضی
 بهترین خلق چون از گوش خود آرا می شنید
 هر ز روح خویش میگویند آرا هر عزیز
 کعب فرزند زهر است و زهر اندر بیان
 نام هر کعب ابو سلماست آن بضم سین
 اقص و ابلغ ز جمله شاعران بوده زهر
 بود از قوم فرسینه کعب لیکن دایما
 کعب آباش نصاری بوده اند اکنون
 راویان راست گو که صدق جان پرورند
 کا محمد مختار چون کرد آشکار اسلام را
 کعب کن بود در شهر عراق و دو مبدوم
 یکت او داشت بس دانا بجیش بود نام
 گفت دی تا آن برادرهای باورین هم
 اگر ناید حق بر ادیش شوم مایل بر آن
 وی اجازت دادش سوی مدینه برفت
 گفتگو چون کرد با او حق نمودش دین او
 بعد از آن بگویند او را نزد آنحضرت برود
 کعبه امد را بر غیبت قبله جان ساخت زد
 کعبتین بشنید گوهر دست ایمان قبول
 قطعه به پشت و لب و ستاد سوی او که است

معنی آن قطعه تازی چنین شد کای بسیم
از چه آن دین را پیری چون شاد و زاهد آن
ساقیت هرگز نیست از سبب آیین خود
تنگ دادی دین خویش پیر و دوست
بود از مامور مقصودش رسول موده اشت
یعنی او چیزیکه گوید باشد از او پیری
و عرب مامور این نیز معنی آمده
قطعه او چون بگرداند آن حضرت رسید
هر کس گویند او را که گشت دوی را روان
این سخن را ز راه شغقت قطعه سوش شست
گفت این من حق است جانب این یکی
هر چه در انجیل ز اوصاف رسول آخرین
گرفت دوی دین او حق من نمیکرد قبول
هر که نزد او پیشیان آید از وی عتد آ
کرد خونت را بدهد اما مسلمان چون شوی
چون رسید آن پند ز کعب کرد او را اثر
شد ز کفر خویشتن بزار و غم دین نمود
این تصدیقه کاشان است سعادت آنی مان
هم پیر را و هم اصحاب او را چون استود
چون رسید اندر مدینه جانب مسجد و دید
گفت زان کیفیت ناطقه پس علی مرتضی
کیستی و از کجای گفت شخصی ام غریب
نست آنحضرت چه نامی گفت کیم مراد
نست من لیسان نگفته ام و گرون گفته ام
من در آنجا گفته ام مامون بن مامون رسول

چون تقنی دین خویشت کرد را کل شک غیر
ماستی دینی پیر رانی برادر را بر آن
پس دوباره و او مامور شرابین خود
هان بسوی دین پیا از دین چه انگشته شد
زان عرض کو آمده مامور حق و شام
از فرشته نیست پس چون باشدش تقنی
زان لظن باطل خود او برین سنی زده
گفت که میباشد آن باید او را سترید
از جهان سوی چنینم گشت دوی را روان
در زمین کاغذی از مهر تخم پست گشت
دین آبا بوده باطل سر بر زان دین بر
سست موجود است در چنین بایین
هان ز کرده شو پیشیان هان بیان زده
می پذیرد و گرچه عصیان کرده باشد پیشیار
از گناهیست بگذرد باید که پسندم لشنوی
راست است آن سخنانی برادر بر
اینه از رحمت برویاب هدایت
ساخت لطمه زد رحمت قدوه پیر و جهان
شد سوار ناطقه کو سوی مدینه راندند و
نزد مسجد ناطقه اش زد با نایان حضرت شنید
آمد از مسجد برون و گوید گفت ای تقی
پس درون شد با علی یا انکساری چنین
گفتش آنی تو که او مامور سینوار اندما
گفت آنحضرت چه گفتی گفت مامون گفته ام
ربحای ن نوشته ابلهان بود افضول

چون ازین دینی و این هرگز بد دور و رخ
حضرت از حاضر جوابی در تعجب ماند گفت
خداوند باشد او همان و اگر پیتری و گر
گفت سلام را که در قبول و آن زمان
گشت پیغمبر ز اسلامش بیست و سه روز
بگذشت آوروه ام و در رحمت از فرمان شود
یاقت فرمان در روان بابت سعادت آغاز کرد
سپهرش فرمود حسین و رسول سعادت
در وصف برده پیش مابعد ازین پنج اسم گفت
گفت زان پس با صحابه داشت دائم اعتقاد
با عزیزان گفته ام احوال ناظم سیر
نیستی آن ماه برج حق با سنا و صحیح
حاکم آن کو در بلاد حکم حاکم بوده است
پس قصیده زاولش تا آخرش بیکاشته
ابن عبدالبر ازین سان در کتاب بنویشتن
پس عیان شد این قصیده هست بیشک معتبر
خواندن او خواندن حمد ثنای احمد است
خواندنش خود موجب اجر و ثواب است و جزا
زیجت کرد نه شرح آن بوفیق دلی
بنده هم زمان قصد تحصیل ثوابی کرده است
تا که حفظش بر همه بیرون آسان شود

گویدت مامون کسی کو دارد آتش فروغ
یا ابو بکر آن زمان کای با صد اقامت گشت
خوانده است اسلام آن را محو سازد و سحر
کلمه تو میرا از صدق را نداده بر زبان
گفتش آنکه گفت کای تو کعبه اهل بیت
خواهم آنهارا از ان دور و در مان شود
تا با آخر خواند و بر خود باب تحسین باز کرد
برو خود داد و آن نوحی است از جامه ملا
نوشش شرح بیت پنجاه و یکم سبب گفت
جاودان در صحبت آن حضرتش بود و شرط
از ثقات ست انجین بر وی و هم اهل خبر
در کتاب خود دلائل محنین کرده هر یک
در کتاب خویش مستدرک محنین فرموده است
هم در اینجا اولوای صحبتش را داشته
کان باستیجا بمسوم ست از ان انده سخن
آری آری ناقلش اهل حدیث اند و بر
علم آن علم حدیث آمد که فخر سر است
همچنین تعلیم و تدریس بدین باشند سزا
فاضلان چون فاضل هندی و مولانا علی
جمله حنی لغاتش را بنظم آورده است
آری آری حفظ نظر از حفظ خود آسان شود

۵
فاضل هندی مولود
تمت باب الدین
دولت آبادی است
سید سید علی انصاری
انصاری قاضی عتبات
کلمه است در دست

قال ان تشرع فی المقصود و یعن الملک المعبود و

بسم الله الرحمن الرحیم

بِأَنِّ سَعَادَتِ قَلْبِي الْيَوْمَ مَتَّبِعُ	مِثْلَكُمْ أَتَرَاهَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ
شد جدا یا رو دلم بیار از بس هست زان	در پیش دل بسته زنجیر است و بوده بقر

قوله بابت عشق از بین و آن جدائی است قوله سعاد بضم سین عمله علم زنی است مشقوه مصنف علیه الرحمة
فی الحقیقه یا دعائی است فی الطریقه و حیرت فاد نقلی برای محض بیت است نه برای مجروح طریقه و مراد
از طلب نیست یا و در نیامده دل است و وجه تسمیه دل بقلب بیلای بازگشت او و خوشنیتن جانب سعاد و در
طرف است برای ما بعد خود و مقدم کرده شد برای حصص و قبول بتقدیم فوقیه بهوده یعنی فصاحت و بیاری و در
یعنی نسخ بتقدیم موحده یعنی قطع قوله تعالی و قبل التیبتیلای القطع الیکمالا و التیکمالا و ازین سبب
قبول زهرارضی الله تعالی عندها بسبب القطع او در دنیا از انواع آن قوله تمیم به تشدید یاء معنویه
خبر بعد خبر است یعنی بنده گردانیده شده زیرا که محب یحباب علیل مانند عذیب است بمقام طاعت بهرست
یا معنی دلیل و محقر و مامور و متقاد چرا که بهر دین استلزم این امر است قوله اثر یا کبر سوره طرف تمیم است یا حال
است از ضمیر آن و اول المهر است اثر یا محظا هر شود و زمین از اثر قدم ای وقت ظهور اثرها بحدف مصنف این
مذکرین ازین باعث جاز شد بدون اثر یا طرف تمیم قوله لم یفید یعنی محمول شتق از فدی الا و قیاس که
شود فدی یعنی زود غیره که بنا بر نجات و ربانی اسیر جاکم سید هند و خلاصی فدی از قید نمایند ای من چنان
اسیرم که فدی من نداده شده است که نجات از اسیری یا بهر آن صفت تمیم یا خبر دیگر برای قلبی است و همچنین مکتوب
ای عاشق اسیر و محسوس و مشتاق محسوس از کبیل بفتح کاف و کبر که معنی قید و معنی میت اینک ظاهر شد و در
سعاد پس دل عاشق مشتاق بسیار است از الم فراق و منقطع از به لذت و مراد و تخیل در پی آن در سعاد و ای
زیرا که حاصل نشد او را خلاص از قید در میان عبادی عاشق بنده شده و در پی آن فدی نداده شده اسیر است
یعنی خلاص یافت آلی حاصل جدا شد سعاد پس دل من امر و تقسیم از و فراق سعاد یا منقطع است
از لذت و تخیل است در عقب و در سعاد ای از محبت آنکه خلاصی دل حاصل نشد اگر فراقی عشق او زیرا که
فدی به عاشق مسکین پس نشد ربانی چگونگی از اسیری از تخیل محبت محبوب باید لمولفم

عاشقان کے نجات یومیند	در اسیری حیات میجویند
و غنمی نیست حسن بطن از شوق توان بر عت استلال از انک خلاص وارو که شمره شود از سحر حلال و الله اعلم	
و ما سقا عذراة البین اذ حلت	الا اعن عقیض الطوف مکتوب
مینست جهان در صبح دوری وقت سحر	جز نکو آواز و بهار چشم سرمد و
یعنی از من چون چه باشد بهر شمع یون	سر نه کش بودیشمان چرا از خواب خفا
قوله و ما سعاد الخ مانا فیه است عداة مقابل عشق یعنی صبح و گاهی از و مطلق زمان و ساعت و یوم و ازین اینجا چنین است قوله البین مصداق معنی دوری و عداة البین طرف است بواسطه آنکه فدی به	

از کلام حاصل و شئی بود لیکن وضع منظره بحالی منظم فائده است از آنکه در کلام صبیح لطف تکرارش می بخشید زیرا که
مشکک باشد و ساید بوی خوش سید بدو نیز که خبری را دوست میدارد و ذکرش بسیار میکند و ششم باقی

اعمال در میان انسان ذکر ه | فان المسک ما کرته تینوع

تو از صاحب شایفا گفته که قوله از رحلت الخ بدل است از عذاته بدل کل در نسخه اول و علو البصیفه جمعیده
با اعتبار آنکه سعاد رحلت کرد و همراه قوم خود با برای تعلیم او در علو آورده باشند اخرا آنکه در آوازش غنچه باشد
و آن صوت نازید است که از غایت مینی می برآید و مشایخ است آن آواز با و مای که در اخبار انبوه لاحق میشوند آن
صفت مخزون است نه خبر که انسان باشد یا غزال غن قوله غفیف الطرف لبکون را مملکت یعنی جبار چشم
ای چشم او کسور خلقی و فتور جلی است و غفیف وزن فعلی معنی مفعول یعنی بیاری آن چشم بسیار است و نظر نمیکند
و جبهتی مانند چشم غفیفه از غفیفه از عیار یا کانیه است از شدت جاکه این از لوازم دوست قوله کجوال
لضم کاف یا از کل لغت چشم سمره در آگونی و معنی است اینکه نیست سعاد در وقت صبح دوری و هنگام
ارتحال خود جانب او عقبی گر مشایخ و مانند انسان یا آهوی خوش آواز یک چشم سمره دارد که بسبب بیاری چشم
و حیاء شرم مقام لغتی و حال لغتی نظر جانب غیر خود نمیکند و در سیر و سلوک خود بیاعتنا آنکه آن سستی است از
طرح کردن جانب غیار یا اینکه عطا کرد و این و تعالی جمال چشم و کمال زیرت و شرم و حاصل
سهر و بیت متذکره بالا اینکه بیت اول اشاره میکند بسوی کمال استیاج محبت جانب محبوب و بیت ثانی ایما
میفرماید لطیف نهایت استغفار محبوب از محبت مقام مطلوب و بعد از علم بالکتاب و

اهیاء و مقبله عجزاء مکرره | کانی شکک فی صوره مناه و کاحول

هست خوش لغزبان هست خوش به سرین | هست نیا قد نکوت ندر از دست آن نگار

سپیداه بر وزن برینا رزن باریک کمر آگونی یعنی سعاد و باریک کمر است مقبله حال است از هیاهای چنین
کرده شود بر سعاد در حال قبال عجزای بر وزن صحرای عظیمه العجز یعنی بزرگ سیرین مدبره حال است از
عجزای سعاد عجزا است در حال او باریک پشت و او را هیاهای عجزا و سهر و صفت سعاد است قوله لایشکی
صیفه مجبول است شکایت کرده نمی شود قدر او که تاسی و درازی و در ذکر مقبله و مدبره و قمر و طیل صفت مقبله است
کما لایشی علی اهل البقاء و معنی است اینکه سعاد هرگاه منقلب و منعی بوضعی و از حال بجای میگرد و حکم میکنند
او در هر وضع بخش طبع و در هر حال برین و جمال پس هرگاه که اقبال میکند شیشه آید حکم می کند که سعاد و بقاء
و هرگاه که او بار میکند یعنی پشت میدهد حکم میکند که سعاد عجزا است عیبت تاسی و تمت از می بر کس نه و قبال
کرن برین و لغت سعاد و بقاء صفا نقش و درین اشاره است اینکه هرگز از طبع طبع است این بیت و بعضی نسخ و بعضی البقاء

بفتح و هم دندان بادون
 بیشین و در حدی که کار
 دجاس بر سر از غنای
 شهاب در دندان در حقیقت
 استی و دندان شکستن
 کتب و دندان
 که شرب آب است
 علم است از آن که
 و غیره و غایت و طبع
 نوشیدن گاه را به تر و تن

بفتح و هم دندان بادون
 بیشین و در حدی که کار
 دجاس بر سر از غنای
 شهاب در دندان در حقیقت
 استی و دندان شکستن
 کتب و دندان
 که شرب آب است
 علم است از آن که
 و غیره و غایت و طبع
 نوشیدن گاه را به تر و تن

نجمه	نجمه اعوار من ذی ظلمه و انبساط	کما یکنه منحل بالزجاج معقول
خوش سبزی نیز دندان نغزو و نکشش	آبادارش است هر دندان خود رنای هوا	گوئی آن آلوده است از باره یکبار و دو بار

این جمله استیاقیه است قوله تجا و اعوار من ذی ظلمه الخ ای ظاهر و واضح میگرداند از انشای که صاحب
 اند و این اضافت عام سبزی خاص است زیرا که عوارض مطلق انسان یعنی دندان را می گویند و دندان بر
 افراد انسان است قوله ظلمه ظلمه ای مجرب دندان و در خشکی آنها و قیل را یکی و شدت سبزی آنها و
 افراد استیاقیه است قوله من ذی ظلمه کانه صفت ذی ظلمه است قوله منحل بالزجاج معقول است بمعنی مشابیه
 قسم اول مشتق است از انشای آن و لغت یکبار گردان الزجاج الخ یعنی شرب استیاقیه است بمعنی و حذو
 کرده و لفظ مشابیه استیاقیه معقول و مشتق است از عل یعنی شرب شمش ثانی و در آفته یعنی و در آن گردان خود
 بیت اینست که ظاهر یکبار و دو بار و دندانهای خود که صاحب سفیدی سخت اند و قتی که خنده میکند گوی و دندان
 آلوده اند از باره یکبار و دو بار و کیفیت آلودگی و دندان از شرب یکبار و دو بار و بر آب مذاق مخفی نیست
 و نشه شرب این بیت در بیت آینده کیفیت و لذت استی بمبتان مصطفی محمدی صلی الله علیه و آله و صحا
 و سلم خواهد شد انشا الله تعالی

شجاعت دلی می تشبیه من مکاره مخفی	صاف با آب که اخصی و هو مشمول
از چنان باره که گشت آینه آب سرد	آب سردی کس بر آرد از خاک جو بار
آب صافی کوردان باشد بجوی سنگناک	چاشنگه باوشمالی میکند بر دس گداز

قوله شجاعت یعنی شجاعت تشبیه میگرداند از این جمله صفت شرب است یا حالت از آن
 قوله بذی شجاعت یعنی شجاعت تشبیه میگرداند از این جمله صفت شرب است یا حالت از آن
 و این جمله صفت ذی شجاعت است یا حال است از قوله مخفیة یعنی شجاعت تشبیه میگرداند از این جمله صفت شرب است یا حالت از آن
 کمال صفا می باشد قوله صاف ای صاف از خلل فاشاک صفت آب است البطح سلیگاه فران که در آن
 سنگریزه های خرد و کوچک باشد زیرا که آب آن صافی تر و نوشگوار تر و صاف تر است چه افضل آبهای باران است
 مکان آنکه باشد وسیل گاه و اس که آن سنگریزه های باریک باشد و باعتبار زمان آنکه باشد و وقت
 و باعتبار صفا آنکه قائم اند بان آنکه باشد صافی و رنگ خود و سرد تر و طبع خود و باعتبار آنکه سحر و زود ریح
 بر او و طب آنچنین نیز بر آن چنانکه اشاره کرد مصنف علیه الرحمة لقوله صاف ای صاف شونده است
 و این صفت آب است و همچنین باید قوله بالبطح سلیگاهی شدن آب برابر با یک سنگریزه ها قوله است

مبغنی واضح تر یعنی چنانکه که در صفاتی آنها در آن افی تر است قوله و هو مشمول ای کسی که شکر او را یاد
شمال و در هیچ احوال یا آنکه یاد شمالی را تاثیر قوی است در صفات کردن آب سرد و موندن او و ظاهر کردن حاصل
و شد به حسن او و نیز شرب آب به شکر آب سرد و معتدل المزاج میگردد و نوشته اند که اگر شکر را در جبین بودند آن شخص است
سنة الله علیه وسلم که پسند طبع اقدس بود آب شیرین و سوزنا آنکه در دعای خود اللهم جعل حبک حب الیاسین المار
البار و مروه اند و بودند سید شافعی رحمه الله علیه میفرمودند که هرگاه می نوشتم آب شیرین من سورا شکری میگویم و در گو
خود را از وسط قلب خود بسبب ملاقات حبیب خود و بعد نیست آنکه اشاره کرده باشد مصنف علیه الرحمة
بالله المنهل جانب کتاب اول که در صورت ایمان است بوجه اکل و موجب قی اشل که شراب ملوحت و با آنکه
الصافی البین کتابیه باشد از حدیث کافی که صادر است از صدر رسول صلی الله علیه و سلم که باعث نور و سحر
است و حاصل کلام اینکه در حقه الکتاب است و معرفت آنها چنانست که نیست فوق آن لذتی از لذات
کائنات مخفی است اینست که نتیجه شده است آن شراب از آب سرد و صفاتی و خوشگوار تر باران که در جو بار سنگین و
دارنده روان است بوقت چاشنگ و حال نیکه یاد شمالی برود زنده است حاصل نیست که درین مکان آب سیر صفت
و سرد می باشد و نیز شرب مخلوط با چنین آب سرد را خاصیت همین است و در صفاتی و دندان سبحان الله هرگاه که شراب مزین
آب شیرین و زایل میکند و می زود آید پس چگونه شراب حلال و طهور رنگ عصیان خط از دل دور سازد و جام صبا می کلام
آبی که در فغان غریب هر دم لبالب است و ساغر حقیق علام رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم که در حدیث لطیف و
تفسیر لحظه خلوت خون است اگر انسان در خورد و نوش هر دو درام داشت نماید و شغل گیر در اصل غذا و رسول صلی الله
علیه و سلم گردد و لذت عرفان و مذاق معرفت حاصل سازد و الله اعلم و علمه اتم و احکم

تفسیر الزیاحم القدری عنه و آفته	میرن صوب ساریتیه یخص یعالی
با کرده دور از و چکر و خورشید خاک را	گشته از باران ابر با دای خوشگوار
با چنین آبی شده است نتیجه آن می کرد	گشته است آلوده و دندان لکار کاه ذرا

چونکه تفسیر الزیاح ای دور میکند با و چکر و خورشید خاک را از و این جمله صفت آب یا حال است از و نیز مزاج
سبوی آب افراطه حال است از ضمیمه یعنی چکر دایره ای که در مکان او را قوله من صوب ساریتیه ای
مستحق است با فطره و صوب حافی بسیار دارد و اینجا در او از صوب باران است بقرینه ساریتیه و این است که می آید
بوقت شرب و است کرده اند عادیه بجای ساریتیه و عادیه ای را میگویند که بوقت با دایره ای آید قوله بعض من نوع است
بنابر آنکه فاعل فطره واقع شده است قوله و علی لیل لغت بعض است و آن بریکه بعض آن بعضی است و می باشد از فاعله
مؤدبه تازی نخواه است که نکره و فیکه نکر شود و نیسته اعاده کرده شود فانی غیر اول میگردد و بخلاف معرفه ازین سبب

فما لب نشد عشر بر سیرین در قول تعالی فان مع الله سیر الا بهما سیکه حیل آورده و در برکت
 هر دو پس باشد ثانی عین اول کنای قول تعالی و هو الذی فی السماء اذ فی الارض اگر و کلین بیت چنین است
 و ظاهرست که تحقیق از او اسیر نیست پدید نمی باشد از اینجه آن ابر پس عین که عین ساریه است ممکن نیست که غیر باشد
 و غیر بودنش محال است و معنی بیت اینکه در هر دو هر چه در حق و عاقلان آن آب پر کرده اند از آن باران
 باران و چنان ابر و باران که یکی بر دیگری واقع است پس با چنین آب آن می آویخته شد که از آن و ندان مکن از آن
 گشته اند و در صورت چگونگی در صفائی و ندان بر چه پس حاصل نشود و الله اعلم و علمه تم و احکم

اكرم بها خلقه لولا انهما صدق قل	مَوْجُوهٌ هَا وَ لَوْ اَنَّ النَّصْرَ مَقْبُولٌ
و چه ارمی بود آن و لولا اگر تسکین در است	و عده خود را دشتی نهد مار اخوا استگار

قوله اكرم بها صیغه تعجب است قوله خلقه تیز از صیغه بها یا حال است از و نفهم غایب یعنی غیبت و مذکر و مذکر
 و آن برابرست و دعوت او برای عینی است پس نیست حاجت بسوی تقدیر جواب شرط پس معنی اینکه اگر ثابت
 این که عا و صادق است در وعده خود از وفای و معال خود بسته بود صاحبی از اصل خود تعجب میکند از
 کرم و فضل آن هر دو اگر در دریا منحل است و آن منحل ترست کرم با مال و وفای و معال او صدق با تحقیق
 جانب مفعول است ای صدقت الحدیث الاول اینها صدقت است ای صدقت قوله مع و ما الخ و ان اسم
 مفعول محذوف یعنی شخص مع و ما است یا صدقت بروزان مفعول کمسور و سید مانند قول شجاع و عده من مسوره اس
 مسوره قوله التصحیح الخ نفهم نون نصیحت آن اراده خیرست برای مفعول که معنی بیت انیت که چه نیکی
 و کرم است سعاد از روی دوستی که شریک صادق او عهد باشد و قبول کننده فضاخ یعنی کاش که سخاو نصیحت
 قبول کند و در وعده خود صادق باشد پس چه یک باشد از روی دوستی ای با چنین محبوب دوستی کرد و این

خوش است والله اعلم بالصواب

اكتلمها خلقه فكان سبط مرنه كرمها	ا فحجم و و كع و ا خلافا و تبدل
لیکن او یار است که خوش شده است	رنج و آزار و دروغ و غیر از پیش نیست

خلقها مکتول یعنی فصلت ای لیکن آن سعاد است فصلت است یا عین فصلت بطریق مبالغه مثل نه در عدل
 قد سبط الصبیغه مفعول یعنی اسفینت شد صفت خلقه است من هما ای فی و هاس یعنی فی است جمع
 بمنه در و مذکر و لع دروغ گفتن و زور کردن ای نکردن اخطا و خلاف وعده وصال
 لولا تبدل تغییر احوال کردن سوال اگر کسی گیرد دم صییب بعد از و عید بایش بعد از این بیان
 کردن لایق و شایان شان محبت نیست چو آب که برای محال است آنکه معلوم نیکند حدی از آنها که به تجربه

و نمیداند کسی الا بحال پس شاید هرگاه که جدا شد از سعادت و بقیه اگر شست قلب محب یا و کرد صفات حسنه
 او بعد از آن چون بر غیبت استعین آن صفات ترسید که با و کسی عاشق شود بر آن پیش شروع کرد و صاحب
 اسباب بجای محبوب که حاضر از کند از غیر و معنی اینکه لکن آن شهادت غایب اصحاب و خداوند فعلت
 ایست یا عین غیبت است پس تحقیق محبت شده است در خون آن در دست کردن عشاق و شروع گفتن که در غیبت و دن
 و خلافت و عده نمودن و تغیر در احوال کردن و الله اعلم بالصواب عندهم الکتاب

فَمَا تَكُونُمْ إِلَّا حَالٌ تَكُونُ بِحَالٍ	كَمَا تَكُونُ فِي أَثَوَاهَا الْعَوَالِ
نیست بر یک حال ثابت هر وقت حالی بود	همچو غولان میکنند صد رنگ در ابل خرا

فما در فماد و هم سبب است ای سبب عافیت مذکوره بالا ثابت شده که ثابت نماید سعادت هر یک حال همیشه و آن
 غیر و شر و نفع و ضرر خود غیر ندارد و تکلون بهما صفت لفظ حال است ای چنان حال که تسلیم شد با آن یا بر آن
 پس با و لفظ بهما برای ملاسبت است یا بمنی برست مادر که برای سعادت است و کاف معذور و غول
 صفت معذور و غول است ای تکلون تکلون تکلون فعل مضارع است حذف کرده شد که تکلون
 و دوتا و بمنی رنگ برنگ شدن فاعل تکلون غول است غول بضم غین و معنی شکل مسیه که ترساند انسان را و لاک گشت
 آنرا و در مقام مراد آمده است یعنی یکین شیطانی این تکلونی ای لاک شیطانی است فی اثو اسبابا متعلق
 است تکلون اثواب جمع ثوب بمنی جاسم و مراد از آن الوان او که مشابه با ثواب است یعنی بوقلون یکجا به شایه
 که رنگت رنگت نماید ازین سبب تشبیه با آن داده شد که غول هم مثل آن تبدیل رنگها میکند و منی بیت است
 سبب عافیت مذکوره بالا ثابت شده که ثابت نماید سعادت هر یک حال همیشه و از غیر و شر و نفع و ضرر خود غیر ندارد
 و چنان حال که تسلیم شد سعادت با آن یا بر آن چنانکه تبدیل رنگ میکند در الوان خود غول اهل عرب گمان
 می برند که غول از حالی بجای و از شانی بشانی گاهی بصورت انسان گاهی به پیت حیوان و غیره متماثل و متشکل
 میگردد پس مشابه که صفت روح تکلون سعادت و تکلون غول سبب سرشته تکلون و کثرت تنقل سعادت یعنی جلد جلد
 تبدیل رنگ میکند و بسیار بسیار افعال از حال بحال نماید و الله اعلم

وَلَا تُحْسِنُ بِالْعُدْلِ الَّذِي دَعَمْتُ	كَمَا تَحْسِنُ الْمَاءُ الْغَرَامِيلُ
و عده خود را نمیدارد که هرگز مگر	همچو نیک آب را غریبال دارد و باد و

تمسک بضم تم تار فوقانی و کسر تین جمله شده مضارع مسکت بخلاف تمسک ثانی لیسرین مضارع
 اسکت و جمع کرد و صفت علیه الرحمة بهر دور برای متابعت کمال بهر حال و هم نواله و مراد از و هم نواله و هم نواله و هم نواله
 است سبب آنکه خواننده شود ازین سکون بگفتار کتب تعالیانی کلام الدجی و قرآن بهر حال تحقیق تشدید است و در

بالوعد بول عمد واقع است ای میباید که قول زحمت مصدرش نعم است و زعم لغت زای معجمه کنی گمان
و اکثر استعمال زعم در این باشد و گاهی استعمال آن در حق و یقین باشد قول غریبال کبیر غنیمت مجربین کلان آن آدم
بیخته میشود و بسیار سواد معنی آنیکه نگاه سید و سواد و عده خود که حکم یقینی کرده است مگر با آنکه نگاه سید و سواد
غریبال آنتی و این تشبیه معدوم معدوم است و صفت عدم مانند صبر در دل عاشق و مال در دست مردی و آب در
پرویزین و نعم فایده است قرار در غایت آزادگان نگیرد مال و نه صبر در دل عاشق نه آب غریبال و الله اعلم بحقیقت

فَاذْكُرْ نِعْمَتَكَ مَا مَنَنْتَ وَمَا وَعَدْتَ	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْكَافِرُ الْأَحْلَامُ تَضَلُّلٌ
همین که نفریید ترا چیزی که گفت و وعده داد	آرزو و خواب را پیوسته مگر ای شمار
و عده آن بی وفا خواب و سیدار و خیال	آرزو و از وی نخواه او را مکن تو اعتبار

فا در فلان برای نتیجه است یغیر کسب سکون نون تاکید برای رعایت وزن است و الا مقام بالمعنی مقتضی شد
گمانی قولی و الا یغیر کسب قلب الی الذین کفر و اما موصوله صله منبت و منبت یعنی آرزو و منبت کردن کسی یا چیزی
و ما وعدت عطف است بر است پس سنی مهره اول آنیکه نفریید ترا آرزو و منبت کردن سواد و عده و صل و ترک
همچو و فصل این سواد و سبی مجاز است ای نه فریب و دود و نگراند ترا سواد و سبب آرزو و منبت کردن خود و مقال و
و عده کردن خود و بمقام وصال آن کبیر و منبت یعنی ثابت شده و روایت است چنانچه ذکر کرد از این جماعت و چنانچه
شده فتح آن سبب شمار لام علت ای لان الایمانی و ایمانی جمع است این است و یقینی و یقینی ای آن است
بمعنی آرزو و احلام جمع علم یقینین آن یا چیزی بید خواب کننده تفصیل معنی آن باطل کردن و ضائع کردن
یا ضایع کردن و ضائع است و این لغت لام منسوب است بهی گمراهی یا آنیکه ایمانی سبب تفصیل است یا آنیکه آرزو و با گمراه
کننده اند معنی مهره ثانی آنیکه آرزو و با خواها سبب گمراهی است حاصل است باز داشت مصنف علیه السلام
افسر و از فریب خوردن آرزو و با و عده های عالم خیال بعد از آن پیش بیان کرد و باینطور که باند آرزو و با و
خواها بودن ضائع و باطل شوند انفس و ایم است پس انتقادات مکن جائز نماد توجه بسیار بر آنها و درین سبب
اشاره است بطرف قولی تعالی فَاذْكُرْ نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لُغْوٌ وَفُتْرٌ
الکی طفیل سید عالم و سرور بنی آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم این تا میبورد از آنیکه فرود و در آن

كَانَتْ مَوَاعِينُكَ عَرَقُوبٌ لَهَا كَمَثَلُ	وَمَا مَوَاعِينُكَ هَلَاكٌ إِلَّا كَبَا طِيلٌ
و عده های کاذب عرقوب است و او نیست	و عده های غیب باطل دل بدان کمتر سبب
نام شمس بی وفا بوده است عرقوب ای عزیز	که خلاف و عده مشهور با دوست و دیار

موا عید جمع میباید معنی سواد و عده چون موازین یعنی میزان مراد از مواز جمع معنی و عید زیرا که معنی بر آن

سید نیست حاجت نیست بگردانیدن او جمع موجود یعنی وعید بنابر اینکه آمدن مصدر بر وزن مفعول مصدر است از
اصل خود یا نادرست و عقل عقوق بضم عین جمله وفات است شخصی است که مشهور بفریبش بود و وعده خلافی و
یونانی چنانچه از جمله وعده خلافی های ادبی است و وعده کرد یا برادر خود برای دادن خرا و گفت که میاید
تو و هم هنگام طلوع نخل من وقت بر آمدن طلوع خرا پس گاه که برآمد طلوع برادرش سیده ایفانی وعده حوس گفت
بیای تو و فتنه که بلج شود هر گاه که بلج شد گفت هنگامیکه ای سیخ زرد گردد و هر گاه که سیخ زرد شد گفت چنانکه
شود ساعتی که طب شد گفت بسکه عمر گردد چون تمیز شد چندان و در این باب مثل شد در اخلاص فائده بیشتر خرا می گویند
بلج عوره خرا و عربانچه اولاً از خرا ظاهر شود ثانیاً طلوع کبک طاری هم که گویند بعد از آن خلال کبک خراست و بعد از آن
بلج بعد از آن بسر بعد از آن رطب بعد از آن تمر گویند قوله لها خیر کانت استای حاصله له قوله مثلاً
حالت یا خیر کانت است قوله لها حالت یا صفت است یا مشایعفت است مانا نیست و ضمیمه ایدار راجع
بطرف سعادت و وعده نیز مردی است یعنی ضمیمه راجع بطرف عقوق است ابا طیل جمع باطل و آن شد
حق است و معنی بیت آنکه بودند وعده های عقوق حاصل سعادت مثلاً و نیست وعده های سعادت
یا عقوق بکراطل از اینجا مفهوم میگردد که شاید سواد لفظ انشا الله تعالی در سر وعده میگفت و من اجل بکلامه
انشا الله تعالی لطل کلامه کما لا یخفی علی الذکی لطفه قول المصنف مد الله علیه و آله

اگر جوفاً مل آن کن تو امود کتھا	وَمَا اَحَالَ كِدُنَا مِنْكَ تَتَوَلَّی
آرزو دارم که پیدا می شود مهرش بمن	و نیست لیکن وی امید بخشتمی بخم

درجا و دینی و در یکی طبع و اینجا همین است و احتمال جا و اینجا بطلب میشود و دیگر معنی خوف و امل
و در هر دو ضمیم عطف تاکید است و چه نیکو میباشد آوردن الفاظیکه تحت اللفظ و تحت المعنی میباشد پس احوال
هر دو صیغه و آنرا که معنی آرزو دارد معنی اینکه آرزو میدارم انشاء و امید میدارم از هر دو وجه اینکه نزدیک و ثابت
و محبت آن برای من بچو محبت من آنرا زیرا که حقیقت محبت تصور میشود و گرازا جانبی بدو که اصل محبت از
برجاست و نزدیک و جبار شد سکون بر او ای قائم شد سکون و او مقام فتح برای وزن شعور
سرن ضرورت است و بعید نیست که باشد آن تذکره مفعول امل و بچو محبت اخاف ان لا تذکره و امل تذکره و امل
خوف و درجا چنانکه مقام ارباب ناست و صاحب ایمان آنست که بیان خوف و درجا باشد که لا یمان
ین الخوف و العباد شاید ناطق بمعنی است یا گفته شود که امل تفسیر بر جوست برای احتمال آن معنی خوف را نیز چنان
ستفاد میشود از شرح فاضل مهدی روح و مانا نیست احوال بکسر نه ای مانن لدنیا ای عمدتانی
نیکم نزد خود از جانب تو عطای نوال رسانیدن بواسطه گفته اند که از جامه و درجا و است آن منافی نیست

نفی نوال وصال از سعاد و من طبعیت امید داشتن عاشق محبت عشق را و نه گمان کردن عاشق بخشش عشق را
دال است بر محبت محبوب زیرا که از جوار است دوستی داشتن دوست در دل خود را باطن حال آن و منع از
نوال محبوب و صول بخشش آن در ظاهر و حال معنی بریت آنکه نزد و میگردم از خود امید میگردم از خود و امید یکایک نزد و
شود محبت آن برای منی گمان نیک نزد خود از جانب نوال بخشش را و الله اعلم و علمه اتم و حکم

أَمْسَتْ سَعَادٌ بِأَرْضِي لَا تَكْبَلُهَا	إِلَّا الْغَيْثُ الْغَيْثُ يَا كَلِمَةَ الْمَسْكِينِ
در زمین شام کرده آن سه که تواند رساند	اندر آن جود شتران خوب نیکو رهوا

قوله است ای داخل شد سعاد و در شام ای وقت شام و در عینیکه نمیرساند در آن مگر شتران بزرگ و خوب و بهتر
قوله لا تاكلها تعبداً یا لام که در سواد و تلخیص معنی رسانیدن و تلخیص معنی رسیدن و صورت تلخیص مفعول محذوف است
لا تلخیص الیه ای نمیرساند مرا جانبان زمین و در حالت تلخیص غیر منصوب جانب عائد به مفعول محذوف است ای
تلخیص الیه ای الی تلخیص الیه ای مگر عتاق قوله عتاق مکه عین جمع عتق مانند کرام جمع کرم و قول عرب است
عتیق ای حسن معنی روی خوب گویا که آنرا آزاد شده از عید است از عید امام استقلیل سیر المؤمنین است که
الجارفین سیر المؤمنین رفیق رسول العالمین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه لقب بلقب عتیق است
که در مخفی تاریخ حسن شتهند و روایت کرده است ترمذی که لقب شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه و سید
حسب بنو محمد رسول صلی الله علیه و آله و همی بسویم که گفت ابوبکر عتیق الدین انار پس لعنت خدا بر ملعونان
بیدین که با حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه عداوت میدارند یا بقرآن شریف و احادیث لطیف و اقوال
منیع حضرت علی کرم الله وجهه و غیره و شایعین عثمان رضی الله تعالی عنه است که از مشکو باشد در تحفه اشاعی
و سیف مسلمان منظر العجایب و غیره هم نظر اندازد دیگر این روایات شایعین کفره فانه روا فضل اندازد و قرآن
اخیار و اقوال علی کرم الله وجهه ابد که او جامع است منکر اندر سحان الصدیق عتیق الدین انار و رفیق و خوا
غریقون فی سحار الادبار و حریقون فی نار الاشرار و غرقون بالله من الداهیا و الاطیل و اکادیا و الا و ال ای
میلان سعاد و بصرای منک حجب لان بخودی بیاتنر یا شکو که بعد و راع ازین بگون زنی بدو بیان عنان قوله
خواهش افشا الله تعالی قوله شجیبات جمع تحبیب یعنی کیمه قوله اسرائیل جمع مرسل یعنی ناقه نیز و دو سکن
بیست اینکه بوقت شام قیام و مقام کرده سعاد و در زمینیکه نمیرساند یا بنبر سدر آن زمین مگر شتر خوب و صورت و بزرگ
تیز رفتار حاصل آنکه در زمینیکه معشوق وقت شام داخل شده در آن زمین سیدان در رسانیدن نتواند که

وَكُنْ تَبْلُغُهَا كَأَنْتَ أَفْرَافِرٌ	فَهِيَ تَكُنْ عَلَى الْكَمِينِ إِذْ قَالَ وَتَبْلُغُهَا
ایک باین صفات موصوف هستند و الله اعلم بالصواب الیه المرجع و المآب	

<p>در زمین یار تو اندر ساینده مگر گرچه در دمی ماندگی باشد رفتن باز هم اشتر خود خواسته ناظم ازین اشتر که بود</p>	<p>اشتر که پس بزرگست و شاکر استوار آندک چونیدن در رفتن مرا و را کار و بار ز اشتران خوش سیر زمان تخم نیان اسکان</p>
<p>قوله و لن تبلیغها ای غیر سازند جانب این زمین مگر ناله سخت و بزرگ نادرین قوله عز افره بفهم عین جمله و فتح معج و کسر و فتح ای جمله ای ناله سخت و بزرگ نادرین قوله فیها علی الدین علی کنی مع و این کنی ماندگی ای باب ماندگی قوله ارقال کبیر اول معنی رفتن سبعت قوله تبغیل بیار سوده و فین مجبه معنی رفتن و معنی سبیت آنکه غیر سازند آن زمین مگر ناله سخت و بزرگ نادرین و با وصف ماندگی سبعت رفتن و دیدن کار اوست و اینجا ناظم سحر از اشتر اشتر خود را داشته که بران سوار شده بحضرت یاسالت ماب صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم حاضر شده بود و حاصل معنی اینکه تحقیق آن زمین سیبانی که در آن طول عرض گنبد است غیر سازند آن زمین مگر ناله بزرگ استوار و مجیم و تیز رفتار و رفتن سبیت پرزده و از صفات آن ناله است که تحقیق آن هنگامیکه ماندگی دارد و از رفتن باز نمی ماند و میرود و این نوع پس چه گمان آری و قتیکه مانده نشود پس در صورت آن ناله خوش سیر نند طبع است فایده دورین بیت اشاره است جانب طبع سالکین سیر کنندگان باطن بطرف طالعین ظاهرین بحسب سن تفاوت مراد جدید و راه محبت ایماست جانب خلق الله تعالی از عجایب قدرت و غایبات قوت بر پیشان شتر و آنچه سبیت پرغیر اوست کمالات الله تعالی افلا یظنون الی لابل کیف خلقت اشتر است جانب قوله تعالی و یحیی النعام الی طیر طعم کلون بالخیر الاشیق الا لفسخ فی شرا طعم است که انسان لابد است رفتن در راه احسان تا برسد بیلان عرفان در حاکم شود در رسیدن بجهان و خلاصی باید از دیال نیلان اللهم ازرقنا حلاوة الایمان</p>	
<p>من کل لصاحبه الذی فیکذا عر سخت زان خوش شتر را ده که خوش ازرقای گوش اشتر اول و لاخوی می پیک همه آن اشتر آمد رفتن ای که شیت</p>	<p>عزضها طامیس الا حکام هم کل ازرقای گوش شان یزدیسیر یا رخار چون کتد خود رو دیدن در شته با او شعار اندر و بیدار نشان اندیشه کن جو دریا</p>
<p>سن بیانیه است صفت غرافه ای غرافه کانیه من ناله نفاخته و فرا و درین نوعی از ناله است که شفی نیست این حیثیت که گردانیده ناظم علیه الرحمة آن ناله را لیتا از به نفاخته قوله نفاخته تشبیه فساد مجبه بعد از عجمه یعنی بسیار آب قوله تعالی فیها عینان نفاختان ای توانان قوله و فری کبیر اول مجبه سبیت پر گوش ناله اول عرق از بخا پدید گردد و در بخا ناظم علیه الرحمة قائم کرده سفر و رایای تشبیه زیرا که ناله دوزخ فراد قوله و فتن طرف نفاخته است ای فت عرق کردن آن ناله و بسیاری عرق از کثرت تیز رفتاری بسیار باشد قوله عز فضا بشتا</p>	

و غیر آن طاسل لاطلام است و عرضتها بمعنی جهت است قوله طاسل بمعنی کم و مفقود قوله لاطلام جمع بمعنی علامت
و نشان ای راه کم کرده نشانتا قوله محبوب صفت طاسلست برای تاکید چرا که هر طاسل مجهول است و معنی
بسی است اینکه هست از خوشی شتر آن ناکه کثیر المار و قتی که عرق میریزد از پس گوش از کثرت تیز رفتاری و سر
سبب است آن ناکه در رفتن اسب که مفقود و اطلاعات است و مجهول الذات بسبب نهایت قوت و توانائی و ادراک
اوست که در راه کم کرده نشان و ناپیدا علامت می رود و اما علم

و توهی الغیوب یعنی مصحح لیهق	اذا توقفت الخیر ان و المثل
چیزهای دوری بیندیشم اینست که هست	همچو چشم گاو وحشی تیز بین در مرغزار
گاو وحشی بزرگ ناکه می افتد جدا	رنگ سیاه سر بسپار باشد سپید شتر و آ
چونکه ناکه از رسته افتد بدون سوی رسته	تیزی بیند که تنها مار سدرنج و ضرار
آن شتر ز منیگونه بیند تیز در وقتیکه گرم	گرد از خورشید ریگستان و دشت و کوه سار

قوله الرمی انداختن قوله الغیوب بضم اول و کسر آن جمع غائب است و مراد از ترمی الغیوب انداختن نظر
محل سپیدن بر نژاد مقام باعث سرعت نظر خوانند سرعت تیر که از خانه کمان حسیه محل حدت می رسد و کعبه
مفر و درین تشبیه بلیغ است ای بد چشم که مثل چشم گاو وحشی که از گله خود جدا و تنها افتاده باشد پس هر یک از
تشبیه چشمی است و وجه تشبیه که آن تیزی نظر است که محلی است و تشبیه ثابت کرد و از مافصل نهی روح قوله لمت
کبیرا، هر دو فتح آن بمعنی سپید تر قوله اذا توقفت خفت تری است و وصف میکند از آب این طور که آن ناکه
نظر است چنان نظر که می اندازد وقت شدت گرمی التوقد و الا لبقا و بمعنی روشن کردن تشبیه و دانایم هر کس که
گرمی آفتاب را بجزارت و روشنی آتش خزان کبیر عاز حلی و زار شده و مجمع حریر بر این معنی محلی مکان غایت
میل کبیر می جمع میل و لفتح می بمعنی انبار ریگ که کلان باشد و معنی بیت اینکه آن ناکه می اندازد تیز نظر خود را
بر چیزهای که از نظرش غایب بسیار دور میباشد و می بیند از سر و چشم خود که مانند سر و چشم گاو وحشی اند چنان که
وحشی که از گله خود جدا افتاده یا شد و رنگ پیشانی او سپید تر مانند برف باشد و تیزی بیند بسوی گله خود که
ماندن و دور افتادن از گله فرست بسطال اینکه آن شتر چنان تیز در وقت گرم شدن ریگستان دشت و کوه سار
حرارت شمس بیند و لا نا نظامی بجزی علیه الرحمة و لعل تو صیف براق صاحب آن علیه و علی آله و صحبه اجمعین علیه
الف صلوة و تحیة و سلام من الله الرحمن و کندر نامه فرموده اند که دیگر باین خوبی نخواهد ستود و ناظم علیه الرحمة و
و خواصا که خود کبره شوق حضور رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بپایان دجریان بود بر افلا نیل و نالی
عمل نموده بیان فسر مود بر هر دور منوان الله و غفر الله بجزی داوستا لیل و نند الله علم و علمه اتم حکم دارم

<p>۲۳</p> <p>سوره العنکبوت ترجمه و تفسیر</p>	
<p>فِي خَلْقِهَا كَعَجَلٍ نَّبَاتِ الْفَحْلِ الْفَضِيلِ</p> <p>بست در خلقت بزرگ از انشترای وزگار</p>	<p>صَحْمٌ مَّقْلَدٌ هَا عَيْلٌ مَّقْلَدٌ هَا</p> <p>هم سطرش هست گردن هم سطرش است</p>
<p>صَحْمٌ بمعنی ذریه و سطر قول مقلد یا بفتح لام جای قلاده از گردن و مراد از آن وصف ناقه است ابو جی سطر گردن ای سیوس شمرده شده است این وصف و ای روح گفته که این خطا است در وصف شتر عبل مانند زخم از رو ندن بمعنی چنین گفت این ششم روح و قاضی هندی روح مبتلی تفسیرش کرده و بعضی فهم روایت کرده اند بقا و عین جمله و این مثل عبل است در وزن معنی قول مقلد یا بفتح یای مشدده جای قیدای پایایش سطر و ذریه است ای که آن ناقه هرگاه که گردن سطر و ذریه پایا همچین سطر و ذریه دارد و از غیر قوی ترست بر رفتن طی منازل نمودن هر دو جمله صفت ناقه در گذشته اند و همچنین است قول ناظم روح فی خلقها بفتح اول آن ای در خلقت پیدایش آن ناقه عن جی علی ای معنی بر نبات بمعنی دختران فحل بمعنی تفضیل بمعنی بزرگی بمعنی بیت ای که آن ناقه و صفت چنانک و نش سطر و ذریه است پایایش در پیشش خور و دختران زای به تمام ناقه فضیلت و بزرگی دارد و از همه افضل و بزرگ ترست در صورت و قوت</p>	
<p>فِي دَهْرٍ سَاعَةٍ قَدْ أَهْمَا مِيلًا</p> <p>ماده است مثل نزد قوت و در حمل بار</p> <p>بست و پیش نشان راه در لیل و نهار</p>	<p>خَلْبَاءُ وَجَنَاءُ عُلُوكُمْ صَدَائِرُهُ</p> <p>انشتری گردن بلند است کلان حصاره است</p> <p>انشتری پهلوی فراخ است و توانا بر سفر</p>
<p>خَلْبَاءُ بمعنی مفتوحه پس بای سوده بمعنی گردن بلند و بزرگ صفت غرافه است و همچنین تا بعد از و پیشتر تا ابتدا غزوات اند و آن لفظی است ای جی خلباء و جمله صفت غرافه است و جئا و ای کلام و بزرگ شمار عکوم بهتین بمعنی شتر شدید و سخت مذکره بفتح کاف مشدده ای آن ناقه و صفت بزرگ پیدایش خود مانند زهره است و قوت و در بار واری و ف بفتح و ال جمله دای مشدده بمعنی پهلوی و مراد از آن جنب است تا که شامل باشد و پهلوی را سعه بفتح سین است ناس بخوابد که کسیر سین باشد مانند عدّه و زنته و بهتیه الاخوان و صفیان سین سعه بفتح و او اندر پیل مفتوح بودن را عثر که کلامها بمعنی پیش رو بر و میل مبتدا است فال آن ظرف مقدم آن قدم است بمعنی نشان ای معنی ناکه ن ناقه گردن بلند و بزرگ است و بزرگ کلان خسار است و سخت است با و صفت بزرگ پیدایش خود مانند زهره است قوت و بار برداری و آن پهلوی فراخ دارد و توانا است بر سفر و نشانه های راه در پیش خود دارد و در پیش</p>	
<p>طَلَحَ بِصَالِحِيَّةٍ آمَانِيَّتَيْنِ مَهْرُؤَلٍ</p> <p>آن کنه نه کند اثر و روی که می سپرد آ</p>	<p>وَجِلْدٌ هَامِيٌّ كَالْهَوَامِ كَالْهَوَامِ</p> <p>چرم دی سخت آمده مانند چرم سنگ</p>

صلبه یا مبتدا است خبر آن بن اطلو هم بفتح فز و ضم طاء جمله نصب گفته اند که شبت بجزی شبتی و بیانی و بیانی
گفته اند که مایه فیه سطر جرم که در و یا باشد مشا به پیش و یا در جرم سطر امس که هموار و درست نیست که ساخته میشوند و این
سوزده یا برای شتر یا نان و دوخته می شوند از آن نعلین های شتر یا نان و جمله لا یطیح صفت آید است قوله لا یطیح
ای نیز ساند و دلیل بسیار دارد که یعنی کلی طلع یک طاری جمله و سکون لام که در و زندی کلی گویند شت که اکثر جسام
جانوران چنان میباشد صفت بقا حیه است ضاحیه طاء سطر شت شتین هر دو طرف
سخت شبت است از سبب انصاف و شبت با و در بقا حیه یعنی فی و ضاقت یعنی لام است هر دو طرف
و یک است برای طلع یعنی لا غرده شده معنی اینکه جرم آن ناقه سخت است از جرم سنگ شبت یا از مایه سطر جرم که
که در و یا میباشد چنان جرم که تیر ساند و ضربه تیر ساند و دلیل بسیار دارد که یعنی کلی که اکثر جرم جانوران چنان بماند
در ظاهر و طرف نیست که سخت میباشد چنان که اگر جمع و گر سنگی لا غرده شده است و حاصل معنی اینکه جرم آن ناقه
اصلی یعنی سخت تر است و هموار و درست است سبب فیه و سطر ی آن بکشت لا غرشته از گر سنگی زیرا که تو شت از
حسپیدگی حاصل میشود و قتیکه حسپیدگی به پیشش ممکن نیست فیه از کجا باید اذافات الشرفات الشرف و طویش
این قدر هموار و درست و فیه و دلس است که چنان شدن نمیتواند آن که بهر دو طرف شبت آن و قرار

گرفتن بر آن یعنی پای که و غیر جرم آن ناقه می لغزند و السرا علم و علمه

<p>حرفه احوها ابوها من مخرجها اشتری نیکو پدر و سه را برادر آمده از پنجاست هست شتر را که با خویشان خود این شتر هم زاده زان ماده شتر گشته است یک برادر بوده آن فرزند ویرا گوشه آن دو فرزند فکوا مادر خود زاده اند خواهی از تفصیل این در فتوی مانگر</p>	<p>و عهده ساختا لها خود آید و سبب هم شده عموش و خال نپس از گوشت برآر میشود حفت و نیکو و دیه بیگانه و و چیا حامل ز فرزند خود و حفظ این گردن و خا خال و عم واقع بر باب فکر را کن سرت کار از یک شتر زین کن غفلت که آن غنیت شما آنکه شظیف بدعیش نام نزد یک کب</p>
--	---

قوله حرف خبر مبتدای محذوف است ای بی جمله صفت غراده است ابو یا مبتدا خبرش احو یا جمله ندا
حرف است حرف هری طرف است ازین قبیل است حرف حیل ای تیری که بندی و بار و بفارسی و دم گویند و
تبع که که از و در شل شتخ معلوم میشود و حرف تخی و غیر آن و شتر ماده میان باریک استوار و شتر ماده لاغر و ناقه
بزرگ جثه از منتخوب شبیه و اناظم ناقه خود را حرف جمل که آن ناقه مانند جمل است در قوت و صلابت یا مادر
از آن حرف جملی است ای آن ناقه مثل حرف جملی است در صورت و باریکی پس درین شبیه بلیغ است اسے چون

مرفعه است آن نامة قوله اخوانا اهل الكمال قوت وصلاح است و نجابت و نهایت كرامت و شرف است آن نامة
است زیرا که این صفات اصحاب جنتی خوردن شتر نیست ناهای و سیر بقدرت اندامند و در دختر که به نام باقر است
خود کمال خواست در جنت جفت می شود نه بجانب غیر بخلاف انسان هرگاه که شربت اکمل بنشیند فرزند اقوی پیدا
می شود قوله من محبته صفت حروف است و من بیانیه است ای نامة محبته یا تبیینیه است ای من نیاق محبته
ای گفته قوله عمنها خالها حبله یک صفت حرف است قوله قودا و در او پشت و گردن قوله تملیل کسر شین جمع
بمعنی تیردای سرنهیه المیر و خفیفه کا لیر یعنی شتاب و نده و سبک سیر است آن نامة و تمجید آنکه مادرش کنیز پدر
آن او باشد فرمود این هشام رح تمجید مع است در اهل ذم است در انسان چنین ابل را که ارام الا بون گویند
و انسان را و غله و سندی و لغاری و در گره و یکدش خوانند اگر مادرش کنیز پدرش را زاد باشد الا بطل موقوف که لغیر
میرد و کسی را و جمعا آنکه پدرش بنده و مادرش آزاد باشد یا مادرش عورت و پدر غیر عورت تمجید بمعنی شربت و معیوب گردانیدن
و تمجید ناکس فردایه و آنکه پدرش آزاد و مادرش کنیز باشد فاضل هندو رح فرموده که صورت آن معنی برنگونه است
که مثلاً بعیری با او خود جفت شد پس پیدا شد از مادرش یک عیر و یک ناة بعد از آن ضرب و او بعیر اول
و دختر خود را که نامة مذکوره است پس از این نامة مسطوره یک ناة پس از این که پدرش آن بعیر ثالث است برادر
این ناة شد از شتر مادر خود زیرا که آن بعیر را زاید مادر او تحقیق کشیده شده و مانند برشته پس از این نامة و بی ثانی برادر را
پدر خود اندازد از شتر پدر زیرا که پدر هم واحد بعیر اول است پس از این نامة پدرش برادرش و عیش و خاش شده چرا که برادر
پدر هم برادر و در حال می باشد و در کتاب تکلمه صوت و دیگر ذکر کرده شده و آن اینکه یک شتر جفت شد و دختر خود را
پس پیدا شد از او و دختر پس از این هر دو پس از آن نامة اندا و صفت اینکه هر دو شتر مذکوره هر دو برادر آن نامة
هست بسبب شتر پدر هم بنابر یک هر دو پس بر آن نامة اندا چینی بنا و یکی از هر دو مادر خود را پس از یک نامة پس از
نامة پدرش از شتر مادر هر دو شتر و یک که جفت نشد مادر خود را هم آن نامة است زیرا که آن شتر برادر پدرش است
پدر و مادر و آن شتر خال آن نامة نیز بسبب اینکه برادر و مادر هر دو است بسبب شتر پدر زیرا که پدرش برادر و یک است
و آن شتر یک جفت شد و دختر خود را پس از این دو شتر و یک که کایات نکلیس یک تحقیق آن یک که اعرابی نرو این شتر بر
قاضی پس سید سید قاضی گفت بسیار کیان کن پس گفت اعرابی بدستی که پدر هم در و گذشت مرا و شتر و در خط
کشید بر و گذشت خود و بر زمین خط علیحده پس از آن گفت و گذشت یک چهری و خط کشید بر و دیگر بعد پس گفت
و نه گذشت غیر این پس هم کن مال را در میان مایان گفت آن مال در میان شما سه حصه یعنی جمله مال را
سه حصه نموده هر سه یک یک حصه بگیرد پس گفت سبحان الله گویا که توره نمیده و نه شتی مسله را پس گفت باز بین
کن صورت آن پس عاده نمود پس حکم داد قاضی مثل حکم اول پس گفت اعرابی آیا میراث خواهد یافت همچنین مانند ما

اشاره است چنانچه نزدیکی و شباهت آن ناقه و در پیش شیخ بجای فاخته قایم است و آن بقاع و آب و آتش می
سوزد و فواید و مکره قایم یعنی قدر و اندازه قول تعالی ما فی سبیلین آن متبادر صفات است بطریق
مذبحها عطف است بر تئید ما فی سبیلین الحسین هر دو کلمه حال ندارد قایم میماند و در اینجا بطریق لغت نشر و متبادر است
و من ابتداء لیه است و عامل در هر دو معنی فعل است که مستفاد است از کائنات اضافت قایم بنا بر لغوی ملائمت است
و مرا و اندازه روی آن نهایت کرده شده تا هر دو چشم آن ناقه و قدر کردن آن نهایت کرده شده تا اینج
بر طیل خبر متبادر است بجزوف اضافت می قدر طیل یعنی گویا که قدر روی آن منتهی تا هر دو چشم آن شروع کرده شده از مقدم منتهی
و من آن قدر کردن آن منتهی تا اینج آن آغاز کرده شده از هر دو کلمه اندازه حجر طول و در طول و صلابت منتهی
اینکه دقیق روی آن ناقه از مقدم منتهی تا هر دو چشم مانند سنگ است از منتهی همچنان که روش از منج تا هر دو کلمه اش مانند
سنگ است از منتهی حاصل آنکه گویا که اندازه هر دو چشم و جای فرج ادا از مقدم منتهی و دهانش از هر دو کلمه اش
سنگ است از منتهی منتهی شده اندازه روی آن تا هر دو چشم او منتهی شد قدر کردنش تا جای فرج کردنش و وجه
تشبیه کردنش با سنگ از نظر است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

<p>باشش یعنی بلند و دو گوش و دو خوشش</p>	<p>خوبی و همواری است ال خورد آبش چار</p>
<p>قوله قنوا یعنی خبری مبتدا و مخدوم است یا صفة غیره است سورت الثنی مشتق از قنوا یعنی اعدیداب و در مینی ای بلند می در وسط مینی و اعدیداب یعنی کوزه پشت بکمری چه است یعنی در مینی آن ناقه اعدیدابی در وسط مینی بلند می است و در سورت و جنابجای قنوا آمده است گمان ضعیف است بسبب لزوم تکرار در قول آن که غلبا و جناب است قوی است آنکه گفته که تحقیق قناب است در سورتی حرثها بغم ما حطی و تشدید از جمله و فتح تاسی لغات و قنایه خبر مقدم یعنی دو گوش آن ناقه تحقیق روایت کرد سوری رحمه الله انیکه نبی صلی الله علیه و سلم هرگاه که اجتماع فرمود این بیت را فرمود محاب خور اما حراتا ای چه خبر است حرثا ای ناقه پس عرض کردند بعضی اصحاب عینا یا یعنی هر چه چشم ناقه و سکوت نمود و بعضی اصحاب می توان الله تعالی عنهم اجمعین پس فرمود نبی کریم صلی الله علیه و سلم و اصحابه و سلم و انما ای هر دو گوش ناقه را حراتا یا باید نمید ذکر کرد و از این منتهی است روح قوله لیس صبرها متعلق بقبی است یا بکسیر که برای علم و مبصر آن ناقه یعنی داننده و بیننده پس با قنایه ها صله بصیر است یا برای بیننده آن ناقه در ضرورت یا ای نامله است عتی مبتدا یا فاعل ظرف است یعنی کرم و نجابت و مخفی است پس صفت عتی است یعنی ظاهر قوله و فی الحدین تسلی است و در هر دو عسار آن ناقه سرتی است و در هر دو است و درشتی و معنی بیت اینکه آن ناقه اوسط یعنی میان مینی خود بلند و در دو گوش آن ناقه بر آن داننده و بیننده یعنی مبصر آن ناقه کرم و نجابت و مخفی او ظاهر است و در هر دو عساره او سرتی است و در هر دو است</p>	<p>استمعی است و درشتی و الله اعلم</p>
<p>تَحْدِی عَلٰی کِبَرَاتٍ وَ هِیَ لَا حَقْلًا</p>	<p>ذَوِ اِلٰهٍ مُّکْتَبَةٍ اَلَا کَرَمٌ مَّحْمِلًا</p>
<p>قوله تحدی مانند سرتی بخای مجرود ال محله یعنی می شتابد و نجابت و ال محبتین که سستی میکند آنی بلخ سرتی زیرا که آن ناقه با وصف استر و صفت سستی خود در زیر رفتن لاجت میشود و ناقهای سوابق خود را پس چگونه باشد اگر سرتی نماید قوله علی لیس است لفتحین یعنی بایها سبک قوله وی للاحقه ای مدر که یعنی دریا بنده حال است در لیسرت و آمدن حال از کوزه بدین سبب که جمله صلاحت و صفت ندر در بیاخت اقترا آن خود با و او علی حد قوله تعالی او کالذی علی قریه و هی خا و تیه علی و دشوار و است کرده شده لانتیه بجای للاحقه ای آن ناقه سرتی میکند و تیه می شتابد بدون مینی و کمی گو با که همین علوت او است و غیره الاسو و سلم و این هر وزن است یعنی غفلت کننده قوله ذوال الخ تنوین کرده شده بنا بر ضرورت جمع ذایل است یعنی یا پس است خشک خبر تانی یا حال است از ضمیر للاحقه یا صفت لیسرت است و فصل در میان صفت و موصوف جاز است</p>	<p>جی شتابد بر سبک سهای لاغر شادمان</p>

نایب

نحو قوله تعالى في الاقسام ان قل ان عليم در این حرف تراست یا بعد خود از جمله هر که بخیر و بد است عاقل و بعد خود است
 سن بتبذیرش تحلیل تحلیل کسی غیر قلیل و معنی سبت اینکه آن ناقه سرعت میکند پاهای سبک بار یک خود
 چنان سرعت در رفتن راه خود گویند که پاهای موصوف آن ناقه سبک کند یعنی او حال نیکه آن ناقه لاغر است
 و با و صفت لاغری لاحق میشود ای شامل می گردد ناقه ای سابقه خود را با اینکه لاحق میشود آن ناقه با وجود چنان سبکی
 و لاغری بدینار سعیده و میرساند در آن و الله اعلم

سَمَرُ الْجَاهِلَاتِ يَكُونُ الْخَصَى زَيْجًا	لَمْ يَفْعَلْ رَجُلٌ شَيْئًا إِلَّا كَرِهَ تَجْصِيدَهُ
پاهای سرخ ساق وی پریشان میکند	سنگسار امان در اندیشه کن کامل عیار
هست پایش بجایست سخت کاندازگی	مینست سوی فعل سبتن استیلاج و انتقار

فوله صرح اسمر سمره رنگی که مائل و قریب بسیاری باشد آن برقع خبری مخدوف است و جمله صفت سبک است
 و اخذات لغتی است ای سمر عجا ماتا قوله عجا بات لضم عین جمله جمیع عجا به معنی گوشت که متصل بزائوی
 شتر باشد و اینی از علامات قوت و صلابت و نجابت ناقه است و جمله قوله تیر کن صفت سبک است و آن
 بمعنی بچلکن متعدی است بجان و مفعول به گفته اند تیرا حال است از صیغی قوله زیبا کسب زار و تیر و فتح یای
 تحتانیه شده و مخفی پریشان متفرق کننده ای ناقه چنان شدت زمین امی پدید دلی میکند که سنگسار بار از موضع
 شان پریشان و پاشان میکند و جمله لم یفعلین نیز صفت سبک است مشتق از و قایه بمعنی حفظه نگه داشتن و در
 روایات لم یفعلین من الابقای مشتق از الابقا است قوله روس الاکم الخ فان مکان است بجذات
 مضانای لم یفعلین اولم یفعلین و روس الاکم قوله الاکم لضم نون و سکون کاف مخفف اکم لضم نین جمع آن
 مانند کتب کتابی اکام جمع اکم لفتح تین مثل خیال و طیل و اکم لفتح تین جمع اکم چون ترم و قمر و بهتر روایت لم یفعلین
 بود نش مفعول ثانی لائق تراست زیرا که و قایه متعدی لطف و مفعول می باشد گفته میشود و قیته است
 قال الله تعالى جل جلاله فقلیم الله شرف کس الیوم و اکم بمعنی پشته های بلند قوله شقیل فاعل لم یفعلینی
 سبتن فعل برسم چارپایه و معنی هست اینکه پاهای سرخ ساق آن ناقه پریشان و متفرق میکند سنگسار بار
 و حالت طی زمین و طلق میشود بر کعبانی خود از انداز روس کم یا بسبب بقای پای آن ناقه فوق پاشان
 های بلند بسوی فعل سبتن مثل دیگر ناقه که محتاج به فعل سبتن میباشد بلکه بسو کافی است برای نگهبانی این
 ناقه صلابت و سختی اندام او حاصل معنی اینکه آن ناقه سخت میباشد و است بدو پوشیده میکند سر خود را
 فیصه با بار از زمین نمی سایه و نه بالامی بر دار و بر زمین نمی زند قدم بار که این هر دو امر لاحق شان و معنای
 هستند پس این ناقه که سختی است محتاج به فعل سبتن نیست والله جل جلاله اعلم بالصواب

استکانه آفتاب خیز را بکشد از انحراف	و کذا تکلف بالفقیر العاکل
هست گویا گردش و ساعدش در تاختن	در زمانیکه سرب از لقیه گردد آشکار

جمله اولی صفت غیره است قوله و بفتح اول سرعت گردش هر دو دست و هر دو پا گویند قوله و از جهت ظرف اوباست و آن کنایه است از شدت حرارت غیره و در توضیحش میباید وقت از نیکه را ظاهر شود و وقت شدت حرارت آفتاب قوله و تعلق از معنی تحقیق شامل شد و ظاهر گردید قوله و بضم جمع کوه که یک فتح است قوله عاکل بمعنی شرب سرب آنکه نمایان میگردد و وقت غیره که تشنگان راه و غیره او را آب پنداشته باشند و دیده میروند و در حقیقت هیچ نمیداشد و آنرا در نهی و ملوک گویند و جمله حال است از غیره وقت سوال شد و در جمله حالیه ضمیر صاحب آن یعنی زودا ل حال جواب جائز است خالی از دشمن جمله حالیه از آن مثل لقیه که در شرف قاصد کذا فی الفصل و معنی نیست اینکه گویا که سرعت گردش هر دو باز و هر دو پای آن ناکه در وقت شدت حرارت هر تابانست و حال آنکه شامل ظاهر شد و کوه که یک سرب این کمال صفت ملائمت و سرعت قوی دل بودن آن است که در چنین وقت که شدت حرارت خود شد و سرب آن کوه که یک سرب این کمال صفت ملائمت و سرعت قوی حال انسان حیوان میگردان این ناکه چنین آن شوری و حتی راه که سرعت هر دو و دلیل جمله و اعلم بالصواب

یوماً یظلم به الخیر باء مصطفی	استکانه صاحبیه یا شمس مملوک
در چنان روزیکه بر باد تموز آفتاب	نمایا در سوخته شد سوخته گوی زانرا

قوله یوماً ظرف تعلق یا وقت یا بدل از او بدل کل است قوله لیل لیل بفتح لای معجمه مضارع ظلمت با سبب یقال ظلمت محمل کذا ظلم لا اذا اعلمته بالنهار و گاهی تخفیف کرده میشود و بجز از احد اللامین لقوله تعالی ظلمت علیه عاکفا و گاهی تغییر لیل بصیغه و قوله بمعنی نیه ای در آن قوله حرما ربک بجزای جمله و بیرون غلط مستقبل الشمس و در همان فیه وقت الما جرة فی اعلی الشجر و نهی اگر گشت را گویند و بعضی گفته اند که حیوان می آید که کوهان همچو کوهان شتر دارد و استقبال شمس میکند و دوره بنماید بان بهر جانب که شمس میگرد و دور نگاه رنگ میگرد و اگر ناگون و بوقلمون میشود و گرمی شمس حال آنکه در سایه سبز تر نمایا و کینت ادا با قره است و در فارسی آنرا آفتاب پرست گویند قوله مصطفی بمعنی صاحب معجمه یعنی محقق نبی سوخته و در حاشی مصطفی و بعضی مصطفی گفته اند و اصطلح بالیم بمعنی تعصب یا بقوله ضاحی بمعنی بارش ظاهر و بعضی نسخ بجای شمس لفظ نار است بام قوله بالشمس سبیه است قوله لیل بمعنی رنگ گرم معنی هیت اینکه در چنین ذکر که میشود در آن در جاب سوخته گویا که ظاهرش بسبب آفتاب رنگ است حاصل اینکه تحقیق تشبیه او ناظم علیه الرحمة گردش هر دو ساعد ناکه با هر دو ساعد راز و وقت عرق آن در روز نشد و الی معنی سخت گرمی که میشود در آن آفتاب

پرست سوخته با مصورت که میگردد ظاهرش گویا بسبب شمس گردانیده شده در یک گرم است اندر حال جلال علم

وَقَالَ لِلْقَوْمِ كَذِبُكُمْ وَكُنْتُمْ كَذِبًا آن زمان گویا بنظر آن قوم مرا کاهی مردمان	وَوَسَّاهُ الْجَنَادُ بِرُكُضِ الْحَصَى قِيَادًا ساعتی غسیبید خواب خوش نماید اختیار
کمان خمی که بوده رنگ نشان خاکستری	اولت خورشید در اندر طرقت و طرقت
مصلحت شد خفتن اکنون نیر سایه به سفر	ز آنکه سنگ رنگ مثل نگرست پودش در

قوله وقال عطف است بلفظ قوله جاد و میهم سار بان شتر می راننده شتر قوله الحمد و این غنائی است که
است قوله ورق بعض اول جمع اوراق که و از میخی رنگ خاکستری یعنی رنگ سبز کامل بسیار باشد
گفته اند قوله جناب جمع جدید میهم مجده دال جمله و لفظ میخ و بعض گفته اند که قسم است از میخ و مذیب بعض
اینکه از میخ کوچک میباشد و اضافت درین از باب اطلاق ثیاب است قوله کفش یعنی جنبش یا کمانی قوله تجا
اگرش بر عجبك قوله قیلوا استقل قال این مرست از قال یقیل قیلوا یعنی خواب خیر و بعض گفته اند که پیش
آرام و در روز وقت گرمای سخت اگر چه خواب نباشد کمانی قوله تعالی صواب الخبیه یعنی خیر مستقر او این است
و من الاول قوله تعالی جاریم با شنایا تا اودم قالمون و معنی بیت اینکه گفت برای قوم شربان و گفته
شان و حال اینکه طمعی خاکستری رنگ جنبش نماید هند سگیزه را یعنی ممکن است قرار بر آن سگیزه بسیار است
بودن آنها گرم و سخت گرم و امکان ندارد و بریدن بر آن بسبب تاثیر حرارت پس شما خبیه ثیاب خوش
اختیار کنید و حاصل اینکه طمعی هند سگیزه را با پایهای خود را داده نزول و در و آمدن بر زمین بسیار بدی و
الاسیر نرند بسبب حرارت پس حال برندگان بر بنیوال است و اگر حال برندگان اندر حال جلاله علم بالصدا

سَكَتَ النَّهَارُ إِذَا تَجَافَى عِلَالُ غَوَاصٍ سست مثل گردش و ساعد آن که در	كَامَتْ نَجْمٌ كَوْجًا لَكَ مَنَاحِيلُ اولین فرزندش دل بند از دوش نگار
هم بود گردن در از و هم سیاه سال و چون	گویی و گردنیز آوازش زنان سوگوا
گردش و دوست آن اشتر و آن گرمی و بوز	هست همچون گردش دست این ن هوشدا
آمدش هر قطعه غم زاد فرزندشش ببرد	شد نصیب جان او آلام بیرون از شما

قوله شد النهار الخ ارتفاعی بلند شدن آفتاب پس این مصدر است واقع گردید ظرف ای وقت ارتفاع
آن مانند یقید یک قدم فلان یعنی وقت قدم فلان پس شد النهار یا ظرف لغو است برای قیل و یل است
از یومانی یوا غیطل الخ قوله ذر اعاعیطل خبر کان است بحدف مضاف ای کان دخی اعیامانی نه کما
ادب ذر اعی غیطل است قوله غیطل بروزن غیطل یعنی طویل و دراز قوله نصف لغتین یعنی آن زن

تو که با چنین کجی هر دو کف دست بار خورده و کفینا برای استقامت است اعتراف کرده شد برای تحقیق و سنجش
 و تراشیدنی بهتر انگشت میباشند کف دست چو آب اده شد با نیل که گاهی حاصل میشود و تراشیدنی و دریدنی
 با سفتی کف دست و وقت شدت ضرب کف و کثرت ضرب باین حیثیت که اس میکند سیبب آن جلوه می جویم
 پس پاره پاره میشود و چرم آسیده پس منقش شد اعتراف مذکور دیگر جواب اینکه حل کرده شد آنچه کفین بر خد و در میان
 مضاف ای با نامل صانع کفینا و جواب اولی و این است در و در کفینیت مدرجها مبتدا است شوق خبر آن است
 و درج یعنی پیرین است و شوق یعنی پاره پاره شد که دیده شده و دریدنی بسیار قوله عا بیل خبر ثانی
 است جمله حال است از فاعل تفری قوله عن ترافها متعلق بشوق است بسبب شمول آن بهستی زایل
 کردن یا با حجت تحبیه ای از اسنا انجمنی منها تراقی بفتح اول و کسر قاف جمع ترخه بفتح تاء فوقایه دعاهم هم
 خبریدند آنرا و این خطا است و وزن نشن مملو است یعنی ترخه و اینجا سینه ناکه که فلا و هسان واقع میشود و اینجا
 استعمال جمع بوضع مفرد است برای بسا گفته اند که عا بیل بفتح را و جمله یعنی قطع یعنی بریدن است و بعض
 گفته اند که یعنی محرق یعنی دریده شده است و بعض گفته اند که یعنی حسیاق ای گفته دو واحدش معمول است و
 صحیح است حمل آن بر موع واحد باعتبار حذف حروف تشبیهی در عا کالغالب خلاق جا گفته را گویند و دریدگی و
 تفوق از این جا می پاره پاره یا با اعتبار اینکه اده کرده شد بدین منصورت جائز بود حمل جمع بران به نظر
 وقوع توصیف چنانکه در اندر هم بعض معنی است ای که آن زنی گوید سینه خود را کف دست خود
 و را خا لیکه دریده است نفس خود بسبب نفوس بر سر خود از جلی زخوره و آن نفس مانند پاره جات گفته بود که
 وقت نوحه از دست آن زن پاره پاره گردید و اندر علم بالعواب

لَا تَكْفُرُوا بِالْأَنْفُسِ الَّتِي سَلَّمْتُمُ الْمَقْتُولَ	لَسْمَعَى الْوُشَاةَ جَنَابَهُ مَا وَكَلَهُمْ
میدوید این از میباید میدوید این از بسیار	میدویدند آن خسر او دشمنان اند و طوط
گفته خواهی شد شود شربت و نیمه چون خیا	گفتن نشان بود کای فرزند بوسلی کنون
گفنت جهش او سلی مست نزو یک خیا	ناظم از فرزند بوسلی نخواهد نفس خویش
سوی جلدان نیز درار و تر و اعیان اعتبا	نام ناظم بود کسب و کراهی و اضافه خویش را
دانه خوف را بد کرده رسول کردگار	پس ایشان گفته اند ای گفته میشود

تو که سحی الوشاة بهنگیزانیت صفت حرف باغزافه یا غیر اینست و در او از سحی و اینجا آنکه واقع میشود
 نامان غمزدان قوله الوشاة بهضم و او یعنی نا مان که غمزدان و سخن چنان که منا و برپا میکنند لغازی خود
 و ظاهر میرسانند سخن چینی خود با قوله بنا بیها طرف تسعی است و نصیب آن سبب با و تحتانی است زیرا که

سید در اینها شیخ فاضل و دانشمند است

مستجاب است و جناب الفیض هم چنانکه در کتابها و تفاسیر و کلمات آمده در بعضی نسخ و ابواب
 بر آن جنابها واقع شده و تحقیق وارد شده است اللهم تعالیها و لا علیها ای انزل المطر حولینا و لا تشر له علینا
 بوقع من صهر الدینیا و ضمیر جنابها ادعوا الیهما راجع است بهی سماع که مذکور است انه لا یلیقنا ارضنا الا الخاق
 العجیبات المرسلات تحقیق سماعی و عام میر و ند جالب کتب و تفسیر سائند او را از وعید رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اندر او گفته اند که جمله تسبی برای تخلص مدح است یا حال است از سخا و ای غارت یعنی جدا شد سخا و حال
 آنکه نامان و سخا و ان و ساعیان میدوند گردش قول و قولهم شیعاً بالرفع و آن و مقول ان حال است
 و شاعره بدل قولهم و قیلهم کسب نیز آمده و آن لغت است مثل قال و بر وایت بعضی نصب قولهم بتقدیر و یقولون
 قولهم آمده است بعد از آن قولهم اگر باشد معنی مصدر پس قول ناظم ح انک الی مقول آن است و خبر مبتدا
 مخدوف است ای قولهم نه الا قول حاصل و اگر باشد معنی مقول پس جمله بتاویل هذا الکلام خبیث است
 قوله ابن ابی سلمی بنیم سین مملک است گفت تبریزی و نیست و عرب علمی الفهم سین جمله سوای این یعنی خبر کتب
 و ابی سلمی و دانش میده و اندر میر چه کتب است پس و درین نسبت است برای جدا و جدا که در حدیث شریف است
 ان الی لا که زیان بن عبد المطلب قوله المقتول ای صاحب سبوی قتل بر بعد از آن است و انهم یقتلون و ادان
 است من قتل فقیهنا علیه و حاصل اینکه ناظم ح وصف کرد نامة را آن نامة که بود خود صنعت کج بر آن نامة
 سوار با نیطو که سی کردند گردش نامان و حال اینکه میگفتند انکیابن ابی سلمی سطلع بر قتل خود شتی از آن
 حیثیت که لغو و باطل کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون تو و فقیه رسیدند بحضور علی الله علیه و آله و سلم
 ابیات موسوم برادر تو و معنی سمیت اینکه میدیدند دشمنان هر دو طرف آن شتر گفتن شان اینکه ای
 ابن ابی سلمی گشته خواهی شد و الله اعلم

و قال کُلُّ خَلِيلٍ کُنْتُ اَصْلَهُ	اَلَمْ یَکُنْ لِرَبِّ عَنَّا مَشْغُولٌ
گفت هر باری که زوایدی داشتیم	آنگاه نخواهم خورد و غم گشت روز چون گشته تا

قوله امه ای از جو فی و و اجمع تفسیر یعنی امید میدارم علی او را مطلع میدارم باری او را گفته میشو و امینه هستم
 ای شفاعت عنای باز و شتم و منع کردم و اولاد ان کاروانین است قوله تعالی انکم الکافر و عما لست است که
 لا نایمه باشد و بنمایان میر و جد لا از یک سنا و تو که بعد لای نایفه یعنی گفته اند که قیاسی است و بعضی گفته اند
 که ضروری است پس منی چنین گفته شود مصرعه ثانی را که باز میرارم و منع نیکم ترا از ان کار که تو در آن میباش
 طور که سهل و آسان کار را بر تو و رفع نزد تو نایم ممکن نیست و این مقوله هر واحد است از دوستان از ان ناظم ح
 پس صورتیکه تیار باری تو از من ممکن نیست پس کین بر کفات خود هر چه خواهی چه که من بکار تو چیز است

نایم و نه از من چیزی شدن تواند و در بعضی نسخ لا اله الا الله جواب قسم محذوف واقع است ای و الله انما
مشتون لا اله الا الله شملت منک غیر منی قسم خدا البته گذارم ترا بار آورده است از خود و بر آنکه من بار میبارم تو با غیر
تعلیل است پس اگر باشد بر این استیفاء پس آن مسوره است و اگر باشد بر انضمام تعلیل پس شریف است
ای لا اله الا الله شملت ملک غیر که از منست و منک سجد بر آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کسی سبب آنکه پس
بار میبارم و در آن تو نفیر و روی میگردانم از تو و بر تو حرم تو چه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عفو کرد و خون ترا حاصل
آنکه تا طمطم هرگاه که خندید این و عید النجا بر من برادران و دوستان خود که جای امید و بود و در هیچ موردی
بیزار شدن و دوستان از دور و گردانیدن و از کونا امید بود و از سلامت ماندنش بسبب شدت ملائمت و حبش
خون از غصه شربت صلی الله علیه و آله و سلم تقدیر میسر این کلام بر وجه است و هر چه در ملک الفریض العظام

قُلْتُ سَلُوا سَبِيلِي لَا آيَاءَ لَكُمْ	أَفَكُلُّ مَا قَدْ كَانُ الْخَلْقُ مَقْعُودٌ
گفتم ای شما که بگذارید و را بگذرید	پس این خواهد شدن کان خواسته بود و را

قوله شملت فارقت برای الفریض است قوله خلوا یعنی بگذارید قوله آياء و بالفت و شجاع میم و این کلام
استحال کرده میشود و روح امی انکب شجاع با حدت حق عن آيات یعنی تو بهادر بزرگ مستغنی از پرستی و استحال
کرده میشود و درم نیز ای انکب مجهول نسبت به تو معلوم نیست قوله فكل ما قد كان الخلق مقعود و ما
موصوفه است نه موصوله چرا که افت لفظ کل بسوی موصوفه واجب میکند اطاعه افراد از افراد بسوی مکره
این است و مقصود در اینجا اطاعه افراد است و اطاعه و حاصل نشی آنکه تحقیق تا طمطم میگوید هرگاه
شدیدم که تمام و ساعی میگفتند بپرستی تو قتل کرده شده پس نا امید شدم از اعداد اجاب پس گفتیم بگذار
مرا تا درم جانب جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عذر خواه زیرا که هرگاه مقرر کرد و تحمل حل و طالع از دست
بالبقا مقبول است ای کرده شده است یعنی هر چه تقدیر خداست آن ظهور خواهد پوست و خواسته خدا خواهد

أَكُلُّ الْإِنْسَانِ أَيْنَ كَانَ طَالَتْ سَلَامَتُهُ	يَوْمَ مَلَكَ عَلَى اللَّهِ حَذُّ بَاءَ مُحَمَّدٍ
هر که می آید ز ما در که خواهد و نیز نیست	میرود و جاننش و تا بوقت خشد و درم
پس اگر من نیز می میرم چه غم لب کس نه	بوی فایده و بود ترک و فاشوم و شش

قوله کل مبتدا و خبرش محمول است آن که سلیه است و این عطف است بر محذوف ای انکم تفضل اوطالت سرور
جمله و محل نصب فایده بر حالیه از غیر محمول ای محمول است بر جازه ستوی طول باشد سلامتی او یا نباشد جازه
برای جمله شرطیه واقع شدنش حال قتی که شرط کرده شود و آن چیزی و تقیض آن نخواهد بود به آن و هر یک آن
گفت و بعضی گفته اند که جواب شرط محذوف است قائم کرده شد بقا شش خبر با قبل آن بر حد

قوله تعالى وانا انشأنا الله لمتدون واولا على ان لا يظروا وظرف محمول است قوله خدا بار ای حقیت و در نقطه یعنی تکلیف
یا بلند و مرد ازین بخش است میگوید ناظم رحسب هرگاه که باشد هر آنکس را ایند او را مادرش انشی اگر چنان و دلزد نه
ماند تا زمانه طویل و سلامت مانده اند و حادث زمانه و امان یافته اند مصائب روزگار پس لابد است بر آن
از موت و لاحاله است برای آن از فوت پس بر آن چرخ میکنی ای صاحب فرخ و در اشدای میکند ای
کرده شامتون قوله کل ابن انشی شامل است عیسی علی نبیا وعلیه الصلوٰه و السلام را که غریب خواهد بود و چون
کرده خواهد شد و بیان کند و رفته است حضرت صلی الله علیه و سلم که هر دو تنگاه عیسی عم قریب از هر دو یار حضرت
صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم خواهد بود سبحان الله سبحان الله سبحان الله تعالی جل جلاله چه بزرگتر ازین
رضی الله تعالی عنهما است که با وجود و شرف قرب محمد عربی صلی الله علیه و سلم را است قرب عیسی عم غیر خواهند یافت
و شامل نیست با آدم علی نبیا وعلیه الصلوٰه و السلام مگر آنکه اراده کرده شود باین کلام این منس چنانکه در حدیث
شریف است اناسید ولد آدم و عموم مستغنا میشود از قول خدا جل جلاله کل نفس انقذ الموت و آن نام است از
جنس انسان زیرا که شامل است برای ملائکه و اتسام حیوانات را و جمله علی الجبار محمول علی الغالب یعنی با کر و آن
بر خدا و جل کرده شده است بر غالب یعنی گاهی گاهی چنان میشود و همچنین آن حکم که قرار گیر و میت در قرارگاه خود
چنانکه ثابت گشت در حدیث از ابن عمر رضی الله عنهما فی قبره و معنی میت است که هر دو که از ایند او را مادر او اگر چه در آن
باشد صلاست او لیکن بکر و زیرا که انشی با کرده خواهد شد یعنی هر چند که برینا نادت دراز میشد است و هر دو
او را بر جنازه سوار کرده و در مقبره رسانیده و بقر بدفون خواهند ساخت الموت حق و الله اعلم بالصواب و الحمد لله

وَالْحَقُّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَوْلُ

اَنْبِئْتُ اَنْ رَسُولَ اللَّهِ اَوْعَدَنِي

لیکلی میسر خفودارم الان والاتب

شد خبر داده که خوشم کرد و بقیه سر برد

قوله انكبت صديقه فكيف محمول است ای و خبرت یعنی خبر داده شد و بعضی انكبت را وایت کرده اند و آن بمنهی نسبت
 است و هر دو احد از اینها میخواهد سه معنوی را اول قائم مقام فاعل است دوم و سوم تحقیق با کلمه خبر خود قائم مقام
 است و خبر است و بعضی گفته اند که معنوی سوم محذوف است انكبت انکبا در رسول الله صلی الله علیه و سلم عاملاً و
 غلامه ذکر رسول صلی الله علیه و سلم برای اظهار تعظیم و ابراز تکریم است و اگر که اعاده ذکر حضور صلی الله علیه و سلم اولی است
 است بر تعظیم و اقوی ترین جاء است از نزد کریم زیرا که از خبر متواتر معلوم است که عفو کردن جراح و کشتن دشمن
 اخلاق رسول الله صلی الله علیه و سلم است پس در ذکر صریح اسم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صریح اسم آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نیست که نسبت در دل از رسم آن دو دیگر اینکرا را عترت رسالت است صلی الله علیه و سلم
 چنین رسالت که مقتضای عفو است و تکیب معناست بعد از این بدانکه همه ابیات ما تقدم تمهید است برای این است

۵۱
آذربایجان
شهرستان
کرمان

ایک پوری سائنس

مکرم پس تحقیق غرض از نظم سوره الباقه در دست انداختن آن شریف است طالب عطف است حضرت علی علیه السلام
و محصل بیت اینک طلب نمای حضرت علی علیه السلام قبول اطلاق الکرامه و صلح است آن علایت حضرت علی علیه السلام
و سلم و بر آن دفع قهر غضب است حضرت علی علیه السلام و تحقیق روایت کرده شده هرگاه که شنید حضرت علی علیه السلام
بیت فرموده و خداوند ذکر و از این جماعت بحال الله محمد بنی نصیب تا طرح که بقصیده اش صلح حضرت علی علیه السلام افتاد

فَقَدْ أَكْبَيْتَ مَرْسُوكَ اللَّهُ مُعْتَذِرًا	وَالْعُدُّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَقْبُولًا
آدم پیش رسول حق لبس و عذر	و از کینه مقبول است عذری پیش آن دارا

عطف است بر نبوت اسی خبر داده شد تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم ترسانید مرا قتل پس آمدیم بکفایتش
عذر خواند این بیت و اکثر نسخ موقوف است و الله اعلم بالصواب

مَهْلًا هَذَا الَّذِي آخَطَاكَ تَا فِلَةً	أَلَمْ تَرَ أَنِّي فِيمَا كُنَّا عِطًا وَ قَفِصِيلًا
مصلحت و در بنمایید سوسه حملت و در تخم	آنگاه آن فیهما کما کوا عیط و قفصیل

قوله همانا سوسه است بنا بر مصدر تیه اصل ای اصل هما پس شد این انهم حی مصدر و میانه است بود شب
اسم فعل متون میا برای تنگی است فکر و از افاضل هندی رحمت که بعضی گفته اند که مصدر است قافیه مقام شده
این فعل خود که املا است پس حذف و در اندک آن که خبر و الت به تیه اصل است از آن خبر که میسر سازد تا نظم
سج را از گرفتاری اقوال نهان بکانه تکریم و اولها ایمان از بین میان در دفع غمازان و در نشان آن و تسلیم
استانفا است گویا که از ناظم طرح گشت به آفتاب از کلامه وقت باز پرسیدن برای آمدن جناب رسول الله صلی الله علیه و سلم
علیه السلام پس گفت ناظم سج در راه و حمله به آن نایه است و او کرده ناظم سج بدعا و زیاده بدایت در حاکم
شما بسبب از زیاده بودن اما خبر خبر حضرت علی علیه السلام و اشراق افوا حضرت علی علیه السلام و نیست مراد
با لفظیات به بدایته زیرا که اینجا ثابت است در حق حضرت علی علیه السلام و سلم علی وجه الدوام پس نیست
تکمیل حاصل مرام است و قبل مراد با آن محاف نشاید آن و در گذر کردن از آن چسبیده که ترسانید می توان
بآن پس تیه گفت با شراعی برای خواست خود چه دوران است از تنزل و سکنت و ترجیح و در و ساد و خوش
قوله تا قافیه القرآن انزل زیاده بر غیر خود قوله تعالی فتقر به نافع است ازین قبیل اند و انزل
درین اشاره است بطاعت انکه العبد تالی صل جلالت و عظم نواله با شانه خواسته از فاعل که هر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
علیه السلام با علوم غلیظه تعلیم کرده اند و اگر دانید کتاب فیه قرآن از زیاده بر این علوم و اوقات و درین
باب خبر و تفسیر است که ذکر کرده و تفهم و نظر آنکه تحقیق مراد زیاده از این افزون شریف و تیره و تریک
بودنش بر جمیع کتب چنانکه اشاره میکنند بسوی آن قوله تعالی و علمک تا علم تکریم کان فیه انزل و تکریم

یا مرد و بنافه القرآن احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم که زائد اند بر کتب ائمه معصومین که خارج از اهل بیت حساب
پس از آن جائز است نهی آن ای منصوب بودن لفظ قرآن بنا بر اینکه بوده است حذف ثنوی از نافه قرآن
اضافت بل بیاث التقای ساکنین پس نا فاعل است یا مفعول ثانی و قرآن برل است قوله فیما سوا عیظ
جمله چنان جمله که مقدم کرد خبر را برای استقام و در بین نسخ بجای مواعظ مواعظ واقع است و هر دو تثنی بقرت
شتر است و مرد از هر دو عدد یا لثمنین لوطی چنان است و وعید بکافورین یا تش ویران مرد و عده یا مصلح
بقر و دس اعلی و یا نلقین و وعید است بدر که اسفل جمله صفت نافه القرآن حذف موصول واقع شده
ای نافه القرآن التي فیها الخ یعنی نافه القرآن آن نافه قرآن که در آن لفظ کج و عده یا و وعید یا هستند
یا خایسته نافه است گو یا که گفته شد یا فیها ای چه چیز است در آن فقال فیما پس گفت در آن الخ یا جمله خبر
است برای مدح آن قوله تفصیل ای تذکره بقیه بیان کردن آن چه که نتایج باشد بوسی آن از امر معاش
و معاد و احکام حصول و فروغ برای بندگان و ورایت از طلب مخلوقات است و ذکر نعمت خدا که بر
رسول الصلی الله علیه و سلم است تا که باشد این بیت مناسب تر بر عفو بخشش و شکر نعم رب علیل و اقرار با سبیل
و آن چه که شامل است برای از مواعظ و تفصیل تذکره مجرب آنکه آمده است در کتاب سید بنی قرآن مشتمل
نفا الصلوة و انما لمعرف و اعین عن الحاکمین و تحقیق روایت کرده شده که بدستی گفت جبرئیل علیه
السلام بعد نزول این آیت ان ربنا یا محمد ان لقل من ظلم و یقول من حرک و تعفو عن من ظلمک بدستی
پرو و گاه تو امر میکنی ترا بصل آنکه بر پدر ترا و اعطا آنکه محروم داشت ترا و عفو آنکه ظلم کرد بر تو و قیاس نیست
چنین آیه و قرآن جامع تر در مکارم اخلاق از آنکه در کلام اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و سلم این
آیه جامع تر است و معنی بیت آنکه محبت ده مرا بایت که ترا آنکه داد ترا قرآن نافه که در آن لفظ

و بیانات اندر اهل الصواب و عده ام الکتاب

لا تأخذ فی باقوال الوشاة و لکم	اذنب قل ان کثر فی الاکاف و لکم
تو که اگر گفت گویای سخن چینیان مرا	سن گنه هرگز نکر دم پس مراده زینما

چهارمینیه است برای قول او مهلا و این سوال تفرع و زاری و سکن است ای خواری است نه نمی کننده است
و ثنوی مکرره است و داد و رد و دلم از تب هر حال است نه برای عطف زیرا که خبر عطف کرده نمی شود بر
طلب یا بر آن اعتراض است برای بیان برات ناظم روح از آنچه گفته شد و در شان ناظم روح از ملاست آن و
داد و رد آن کثرت حالیه است چنان تمیز میکنند از آن تحقیق اینکه داد و عطف است بر حال محمد و قنای علی علی
حال و انست علی بنده الحاله و جوابان محذوف است بسبب لالت تا سندی بر آن نه است که آن

مستقیم است بخلاف سب و دانی ریده که پسین کند احقاف این سبب نام گفت فاضل رح که عطف است بر حرف و
لم یکنیز و سب و دانی بعد از سبب شرط دارد و تسویه در فعل نصب عالیه از فاضل لم از دنیا ی حال کوئی مستویا کشید
الا قایل فی ثانی و عدد منها و روایت کرده شده و لو کثرت معنی و معنی بیت اینکه سبب مکن غن من و دعایا بکبر بر من
و جرم من بسبب قول نماان کاذب حال اینکه من گفته نگذره ام بعد آنکه بدایت کرد در اندکالی جل جلاله
چرا که ایمان آید و دست دارد آنکه قبول کند او را یا حال اینکه گفته نگذرم آن گفته که قبل من تمام آن بدلیل
قولش و اگر چه کشیده و در شان من و غلو بیان با قول خود با اکنون اسید سید ارم از علم و عفو و کرم تو را با علم

لَقَدْ أَقَوْمٌ مِّمَّا أَتَوْكَ بِقَوْمٍ بِهِ	آری و اسمع مآلو یسمیع الفیل
امیتا و هم در چنان جای که گراستد در آن	پیل سستی کش ز صیوانات میش است افتاد

لا ادر لحد جواب قسم است ای و الله بقدر و روایت کرده شده وانی لا اقوم بمقاما عظیما آدمین سیتا و هم بمقام
عظیم و حرف لیس شرط است در مانی و گاهی و اهل میشود در سبب قبول طبیع کفی کثیر من الامر و درین سبب
این تیس است و مقول آری مخزون است بدلالة تابعه او ای آری مآل و راه الفیل ای نیم آنکه اگر بنید او را
فیل متنازع کردند و لایق و مال و یراه المقدر و وسیع الفیل پس عمل داده شد و خیر و منیر آورده شد فاضل در آخر
آن و متنازع کردند و جزایای آمیده اعنی لطل لایقوم و دیراه المقدر و وسیع الفیل پس گردانیده شد
جزا و کسب و خیر و حکم کرده شد بخلاف آن از اولین و بعضی نسخ لحد اقوم مقاما لواقوم به اری و اسمع الخ پس

آری جزا و لواقوم به است و معنیش اینکه لحد اقوم به بقدر ایدان اقوم به بر عهد قوله تعالی و اذا قرأت القرآن
لیعنه و فیکرا اراده کنی قرأت قرآن را و درین نکته اینکه قول ناظم رح امیت رسول الله فنی اینکه تحقیق تحقیق و
ثابت شده قیام از آن ناظم رح در جناب سالت ماب صلی الله علیه وسلم مگر اینکه حمل کرده شود امیت نیز بر او
ایمان کند احقاف الفاضل و حمل استعین است بسبب وقوع قصیده قبل طلاقات سرور کائنات صلی الله علیه و آله
و اصحابه وسلم و معنی سبب اینکه بنده تحقیق اراده قیام میکنم بجناب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان جناب
اگر امتیاده شود در آن بنیم آن خیر که اگر بنید از انیل و بنوم آنکه اگر بنیود از انیل چنانچه درین بیت آمیده
مطلبش شامل است و الله اعلم بالصواب

لَقَدْ أَمَرَ عَدُوَّكَ أَنْ يَكُونَ كَذِبًا	مِنْ الرِّبَا سَوَّلَ بِأَدْنِ اللَّهِ تَوَلَّى
میشود و زنده از سبب مگر که را بود	بخشش ان خواجه کو آمد جهانرا افتخار

قوله طل یعنی صارت مبتدا است قوله یزید بعد یضیع لجمول خبر ان معنی لرزیده شده از خوف قوله تویل
بمعنی امان دادن بخشش نمودن و تویل اسم کیون است قوله له ظرف مستقر است منصوب بالمحل خبر اینکه

خبر آن است و جائز است اینکه باشد گمان نامه پس منصوره لغت له حال است قوله من الرسول مشلق
به یون است یا بقولش مشلق است قوله باذن الله با موحده بر استعانت یاری العاق است
پس میشود حال بعدال و حاصل اینکه تحقیق ناظم روح میگوید بخدا برستی ایستادم بعد رفتن خود بطرف
رسول صلی الله علیه و سلم بمقام صاحب بیت که نایب در آن قبل باوصف بزرگی جسته و بی یلیم بسبب آنکه
غمادی نمودند غم از آن بآن سهوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچیز را که اگر بیند آنرا فیل اصناف عذاب
و بی ختمیم آنچیز را که بشنود آنرا فیل از ترسهای شریده البته میشد لرزیده از بیم مضطرب میشد از خوف مگر آنکه با
برای آن فیل از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطا و امان بخشش و ایصال محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و سلم پس منصوره اگر ترسد و بهیبت نخورد فیل گنجایش دارد و این اظهار وظایف نشان آن که عرض کرد ناظم
خطب علی و تحقیق نشان آنکه ناظم روح باوصف اینقدر مجرم بودم قائل است که علو سبلی و السرا علم بالصواب

حَتَّى صَنَعْتُ يَمِينِي كَأَنَّكَ زَيْعٌ كَا	فِي كَفِّ ذِي نَقَمَاتٍ قَتَلَهُ الْقَتِيلُ
پادشاهم ترسان و لرزان نهادم دست و پیش	بی ترافی در کف آن راست گوی با و حق

قوله حتی غافله است برای مقدر بدالات ما سبق یا عطف است بر معذرای و گنت اخاف حتی الخ یعنی بودم
من که خون میخورم حتی که الخ و ما بعد حتی گاهی داخل میشود در حکم ما قبل آن اینجا درین بیت چنین است پس
تحقیق بود ناظم روح وقت نهادن دست راست خود در کف مبارک نبی صلی الله علیه و سلم خوفناک تر بدالات وضع
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بزی نقمات محله مقدره یعنی و گنت اخاف عطف است بر نقمات خدا و سبلی و با و حق
اینکه باشد حتی ابتداء غیر برای تاکید ای تقدیم مقاماً لولایم الخ حتی وضعتم یمنی فی علیه وضع طاعتی نمودم
و دست خود بدست آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهادن فی بطون الجداری و روایت کرده شد حتی جعلت یمنی لایانها
و سنارعت یعنی محاربه یعنی خصومت و جنگ که در آن جمله حال است از فاعل طبع و ضمیر فاعل عامه است
سهوی ذی نقمات باعتبار تقدیم ظرف اعنی فی کف ذی نقمات بر حال زیرا که تیره نقمات بالمقامه نشانها
از ظرف و جائز است عود ضمیر لیرف مصدر بر عبد الله اطمینان منطلق ای اطمیناناً و معنی است اینکه نهادم دست
خود بلا نزاع در کف ذی نقمات ای سرور کائنات صلی الله علیه و سلم که قل معنی گفتگوی او را بخ و دست است
و کامل است و معنی قبل قول قال و احدث قوله نقمات لفتح نون و کسرات جمع نقمات کلمات و نقمات
معنی انتقام و عدا و از ذی نقمات ذات بابرکات جل جلاله انتقام سرور کائنات صلی الله علیه و سلم و معنی اینست
و سلم است پس تحقیق نشان آنکه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که انتقام میگرفت از دشمنان اهل اسلام
قوله قبل القلیل صفت ذی نقمات است بر حدیث ابو نعیم و شعری اشعری ای قلیل کامل است یعنی گفتن آن حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم راستہ کامل است و اللہ اعلم بالصواب الیہ المرجع والمآب

وَقِيلَ إِنَّكَ مَسْئُومٌ وَمُسْتَجِيرٌ

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَعِزِّهِمْ وَأَعِزِّ الْمُسْلِمِينَ

چون خون چشم بآں فرماند ہے با گیرد
سوی تو کردی نسبت از حد اہل نقا

بہر دوہینا کہ ٹر ترو دناک من آن را ستی
نیر جوین شد گفته کامی کسب انجمن انجمن

لازم لذلك تبداء فيه است واحتمال تقدير قسم قبل ان نرى ان المقام مقتضى است ودر بعض نسخ ذكرا وقع است
وذا اشاره است بسبوی ذی نقمات یا بسبوی دفع عین فی کف ذی نقمات ولذا تک مبتدا و خبرش سبب است
و تعبیه بجای اسباب اسب گفته اند و آن هر دو سببی اند از فعل منقول بر ماضی فاعل تفضیل و مفعول الیه من خاور و ریتا
آینده و عند و آدهم در ظرف خبر برای اسب و فاعل مضاف است بسبوی اکلمه و اکلمه بمعنی کلمه و تعبیه بکلمه گفته اند
قوله و قيل عطف است بر اکلمه یا حال است از ضمیر اکلمه و در وایتی لذلک بلام کسور راقع است پس
در نحو است اسب خبر برای بخود است ای سبب اسب سبب بودنش ذی نقمات پس از اشاره است
بر بودنش ذی نقمات و متول اسم تفضیل اگر چه متع است تقدیم آن بر اسب مگر اینکه جائز است و نظر آن چنین که
جائز نیست در غیر آن قوله منسوب و مسبول عطف است بر منسوب بمعنی اشک ریخته شده و معنی است
اینکه من هر گاه استیادم و بروی رسول الله صلی الله علیه و سلم حاصل شد خوف آنچه حاصل شد مرا نشنید
تا ظم رح میگوید قسم خدا که الهیة رسول الله صلی الله علیه و سلم و تنبیه نهادم دست خود و گرفت اندر دل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بپشتنک تر بودم در وصف خود و بوقت کلام کردن و گفته شد مرا که تو منسوب هستی بسبوی
اقوال باطله من نحو سفاک بها المامون و منع کردن برادر خود بحجیر را از اسلام و محسود شعی از سبب
آن و بر تو شک می ریزند اخلا و احباب تو و الله اعلم

مِنْ بَطْنِ عَثْرٍ عَيْلٍ ۖ وَفِيهِ عَيْلٌ

بْنُ خَادِمٍ مِنْ لِيُونَةَ الْأَسَدِ

بدرجہ شہیدان و شہداء ای بجز نعمت بی گستا

ان قوی شیر که از شیر ان گزین است بود
مرد جاسی است کا نجا همیشه با باشد لبه

فوله خاور بخای سجد ال جمله شیر یکدیگر داخل باشند و خنان سکونت خود من اول تقطیل به متعلق است
من ثانی بیانیه و صفتیه است ای آهیب بن طلسم اسد خاور کائن بن لیوث الاسدی اسپیناک ترا
شماست شیر خاور که در حجم می باشد چنان خاور که شتوده است از شیران اسد قیل لیث و اسد تر او بن
پس چگونه صحیح باشد اضافت احد المتزادین الی الآخر اجیب باینطور که لیث شترک است در میان اسد و
است از عنکبوت که شکار میکند و باب الرسل اضافت لفظ شترک است بهی یکی از دو معانی اول سجد

عین حسن شک نیست در صحت چنین اصناف و مراد از اینست قوی کامل بالغ در شجاعت و صفات یعنی طبری
 و قوت و شوکت بمالیده کننده بود دلش سودا سیاه تربیت لبوی اسودی شیران چنانکه گفته میشود خواص
 الحوائط بعضی از آیات من لیوث الغالبای بیابانها آمده است و در بعضی ادایت من صغیر من فراء الاسد
 آمده است و صغیر بوزن فعل مشتق از صغیر یعنی گزیدن فراء یکبیر فراء و صغیر جمع فراء من فزری بکند اذ اول قول
 مسکنه بفتح کاف و کسر آن مبتدا است خبرش غیل است و کلمه صفت دیگر است برای خاور و من لطن حال
 است از غیل و ادایت کرده شده لطن پس احتمال دارد خبر تیه و حالیه را قوله عشر لفتح عین جمله و تایی باشد
 میشود و موضوعیت که نسبت کرده میشوند شیران لبوی او و خبر غیر مضاف است به سبب آن فعل و علمین
 لطن عشر منیش از وسط عشر لطن یعنی بیانه قوله غیل کبیر عین مع بیابان و میشه قوله و دنا ای تربیت
 پس غیل طرف است یا مبتدا است خبر آن طرف است و جمله صفت غیل است ای آن خبر امل است و میشه ای
 شد است بر او خوش و صفت وی او را گذشت بر صرا آن غیر و گفت فاضل هندی هم این تعبیر است و چهار وجه در
 خاور است ای من خاورش من لطن عشر ای از شیر که پیدا شوند است از میان میشه شیران مسکنه که در میان صفت و در
 فاضل است و اجنبی و آن جائز است بخوانه لفظ من لطن عظیم یا من بیابانیه است و من لطن حال از غیل باشد
 و معنی است اینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قتیله که در دلش است و در دم میتنا که تربوده نزد من از شیر که
 در میشه است از شیران غیر جای سکونت او و وسط میشه عشر که میشه است تربیت میشه و الله اعلم

<p>یغذ و فیما بحکم خیر غایب عیش بامدادان شیر و شکر خورد و عیش آن دو بجهت است از یار و گشتگان</p>	<p>الحکم من القوم معقور شیر و گوشت از مردم بدان می پروردشان و آنها بر خاک باشند میش آن در گوشت خوا</p>
---	--

قوله يغذو صفت غاو است مشتق از غذوت العصبی باللبس یعنی غذا دادم طفل را از شیر ای رتبه یعنی پرور
کردم او را و در بعضی از این بدها مشتق از غذو و آن خلاف رواج است یعنی با او غذا نهادم است و معنیش صحیح
میشود بریکه باشد بعد از آن که غایتش از غذو و لیکن این را سبب دیده نشده بعد اگر باشد که را می تواند
بذل می شود پس غرض این ترغیب کردن آن را غذو و لیکن در این بدها مشتق از غذو و لیکن در این بدها مشتق از غذو و لیکن
از این بدها مشتق و مرجع بودنش از باب افعال قوله ضرغام کسب صفا و جوهر یعنی شیر و سببی اینکه بنحور انده و
بچه را گوشت عیشها مبتدا است خبرش لحم است ای قوت آن بهر دو بچه گوشت بنی آدم است قوله
من بانیه است ای لحم کائن من لحم الرجال یعنی گوشت شونده از گوشت های حرم یا ابتدا میسر است ای منتزعه من الرجال
یعنی کشیده شده از مردم قوله فخور صفت لحم است ای لحم فی الغفر یعنی انداخته شده در زمین و غفر یعنی زمین

تر از کل خاک قوله خراويل صفت دیگر هم هست جمع فرو له است بمعنی پاره ازشی و بودن سمرقانی و لایم یعنی
پرویش کننده و کرم دهنده بهر دو کچه خود عیشها کتاب است از برونش خفتاک تر زیرا که بمعنی مستلزم بودنش بسیار
گفته و بسیار گفته است چرا که اسد وقتیکه باشد صاحب بچه باشد بسیار بهترش می کشده و همیشه شکار کننده
یای بزرگ و شکم بد و بعد ازین اگر باشد فرغام اسم صفتی است در آن صفت گیر پس از فرغام است و اگر
باشد فرغام نام غیر پس این نام نهادن نشان آن کجاست با عتبار اول است و حاصل معنی آنیکه
میگوید ناظم روح تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم وقتیکه نهادم دست خود در کف آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بهشتی که تر بود نزد من از شیر خاد که ناشی از لطف غرضی از میان غم است سکن او همیشه است که نزد من
بیشتر دیگر است و این است بر نگار و شنیدیم است در اثر آتش بسبب بودنش صاحب بچه که قوت آن سرور
گوشت آدم است چنان گوشت که افتاده در خاک است و بریده شده و پاره پاره و لایم

اِذَا يَسْأَلُ رُزُقًا اَجَلًا كَهَا	اَنْ تَذْكُرَ الْقُرْآنَ الْاَكْبَرَ مَقُولًا
چون بخواهد آن شیر برهنای خود گذارد	تا نسازد و نهد نام بر او زود مار

حاجه صفت خاور است قوله سواره بمعنی سوار است و سواره و سوار بمعنی با کسی سوار است بر جایگاه
قوله قرن کبریا بمعنی همانا و همه در شجاعت و یاور علم دانند آن جواب از الما ایل است و معنی که از آن
مطلوب نیست او را یعنی درام است که گفتن بهتای خود را و قوله الما و هو بفرقت خود سکون از دنیا و
قوله مفلول معنی که خیزه خیزه بعضی بجای مفلول قبول گفته اند بمعنی انداخته شده بر خاک حال معنی
آنیکه ناظم روح وصف میکند خاور را باینطور که تحقیق خاور وقتیکه می جود حمله میکند بر شیر دیگر که شل خود و اندازد
شجاعت لازم میگیرد و بر خود این که گذارد او را تا که منعم نگردد و یا منکر بسبب کمال شجاعت خود پس شد اشد از وسع
سبب و لائق تر از روی خوف پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین جنین است بهشتی که تر بود نزد من

فَلا تَحْسَبْنِهِ بَرَأً كَذِبًا اَجَلًا	فَلا تَحْسَبْنِهِ بَرَأً كَذِبًا اَجَلًا
زود و آن دشت لاغر گشته اند و گذاردند	سوی دشت او غلات از نیستی و مار

قوله منه با شجاع باید خواند و من سبیه است ای از سبب آن و جمله صفت خاور است و غیره من راجع بطرف راست
قوله جوینی در میان آسمان زمین آنچکه فراع باشد از دشتها و همین مراد است اینجا و قبل الجود دشت فراع
است قوله ضامره لضاد و حمزه بعد از آنکه بمعنی ساکنه یعنی خاموش گذاشته اند اشرار و گفت فاضل
روح که ضامره ضیاء و حمزه و س که بمعنی ناظم روح وصف میکند کمال سبب خاور باینطور که خاور را و گذاردند
دشت را از روی گرنگی که بسبب خوف خاور قادر بر نگارند هم قوله و لا کشی عطف است بطلان آن ضمیر

تا و شهادت فو قانی و فتح یوم شریف از شریفه بنی امی رشتن است با در نظر او ادیبی بنی امی در رازش و در قوله
 ارجل جمع راجل ضد سوار یعنی پیاده و راجل کم جمع که صاحب محب و ازین است قوله تعالی و اجلب علی
 بنی اسرائیل راجل بنی اسرائیل جمع راجل کما حدیث جمع حدیث و بنی بنی محکم قوی بر رفتن و معنی بیت انکه
 از سبب خود می شود در زنده های و شست فراخ خاموش یا لاغ و نیرود و در شست او پیاده یا نیز رنده
 بسبب خود خاموش در زنده یا لاغ گشته اند که شکار کردن نمی توانند و بعد از علم

که کمال بودید اخو نقی
 و اما باشد بدستش بدو انی کوشیده
 از منین شریفه بنی بنی که نزد کس
 احمد مختار کو فخر کس است و مختار

قوله اخو نقی اسم لایزال است و خبر آن بواویه است با شایع با اسی صاحب لقبه شایع است خود و صاحب اعتماد
 بر جرات خود نشود و کس آن را نازده و البی لفتح موعده و تشدید زار بجه بنی صلاح قوله البی رسان عطف بر بیت
 و آن جمع درس است یعنی بهانه گشته است قوله ماکول یعنی خورده و صفت ثانی اخو نقی است و حاصل نیک
 فاطم ریح و صفت سکنه خا و یا بنیلو که بنی آید بران خا و زمانه یعنی همیشه مگر که می یابد و روادی خود و باور صاحب
 اعتماد بر شایع خود که افتاده اسلحه و جامه و بر خاک است و بنی مستلزم اسد سبب است و اکثر خافت است
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم وقتیکه نهام دست خود و رکعت او بود و بیتیک که نزد من ازین پس بدو و الله اعلم

انک الواسو ککونک یستعصم علیکم
 راست پیوسته نوری که ز جسته بود
 تیغ هندی است آن حضرت کشیده از نیام

همه کد حق میگویند الله مستلوی
 روشتانی ز انکه مهر و ماه زو شد مستعار
 تا کشد کفار را با دوش سزاران جان نشا

قوله یستعصم علیه ای هدایت گرفته میشود از و بسوی حق و بسوی سیف نیز روی است پس این تیغ بیخ است
 ای مانند سیف برنده است در وضع باطل قوله همه کد لفتح نون مشدده ای بنا کرده شده است آن تیغ از غنیمت
 یعنی مطبوع از آهن هندستان است خبر بعد خبر با صفت نورست اگر ادا کرده شود بان سیف یعنی
 مانند صاحب هند یا مانند سیف هندای منسوب بسوی هند و سیوف ای تیغ هندی افضل سیوف است و معنی
 اینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند سیف قاطع اند برای دشمنان خدا از سیوف چنان سیوف که بزرگ
 که داند آنهارا الله تعالی جل جلاله بشمول فتح و ظفر و انتقام از معاصم روایت کرده شده و کسب می نماید
 همه در شرف سیوف الله پس و رسول الله صلی الله علیه و سلم من سیوف الله یعنی بدلی هند هم پاک الله جل جلاله

لوسیانی در روایت کرده که ششصد و بیست و یک کعبه منی آمدند هرگاه که رسید بقول خود ان الرسول لوسیانی را
 انداخت صلی الله علیه و سلم منی عطا فرمودند برده را که بگوید یا اخفرت صلی الله علیه و سلم کعبه منی الله عنه و تحقیق
 معاویه صحن میگردد که خود در آن برده و هزار روپیّه و هزار دینار کعبه منی الله عنه و گفت کعبه منی الله عنه
 نیستیم که بدین کعبه شش صلی الله علیه و سلم کسی را پس سرگاه که در کعبه منی الله عنه است اندر معاویه ترو و بر ترو
 سبب هزار روپیّه و گرفت برده موصوفه را از دار ثانی و این برده تا اهو در موجود است نزد سلاطین
 کرد آنرا ابن جماعه و عوارف مذکور است که بپرستی برده چادر سیاه میج است این برده باقی است نزد سلاطین
 بغداد از روایت بزرگ و بکیر از کبیر انتقی و گفته شد که این برده بود نزد خلفا از معاویه رسید نزد بنی امیه بعد از آن
 نزد بنی عباس و حکایت کرده شده اینکه آن برده اهو در نزد سلاطین روم است نگهدار و آنرا سر را
 الله تعالی از حوادث ایام الی انتهاء الایام قولم برده و بضم جانه مخطوطه قولم سلول منی شش از نیام کشیده
 و معنی بیت اینک است و تحقیق که رسول مصلی الله علیه و سلم نور است که طلب دشمنی کرده شد از معنی بیت
 گرفته شد بسبب آن سبوی حق چنان نور که مانند تیغ صند است از سیوف الله که از نیام بیرون کشیده باشند
 نیست مانند شمشیر بریند اندر حق کفار و اهل ضلالت و الله اعلم

برای اخفرت صلی الله علیه و سلم

<p>فِي عَصْبَةٍ مِنْ قَوْمٍ قَالُوا قَاتِلْهُمْ است ثابت در گروهی که فرستاد از آن گفته یک میزند و ایشان چون بکشته اند انتقال از جاکنیدای همدان یعنی روی ما و او را بر همه کفار غالب میشود بود گوینده عمر که چار بار مصطفی است</p>	<p>يَبْطِلَنَّ مَكَّةُ كَمَا اسْلَمُوا وَلَوْ و آن مراد اصحاب در نفقش مرگ اصلا سیاه شان مسلمان بر شققت کفار شرار نماند بیکاه حق است این نماند ایتار پس خست کفرانی بیخ می ماند نه بار ما و صد رحمت ز رحمت بر زمان بر چار یا</p>
--	---

قولم فی عصبته خبر دیگر آن است قولم من قریش صفت عصبه است قوله قال قاتلهم صفت ثانی است
 و بر روایت دیگر فیء بدل عصبه است ای رسول صلی الله علیه و سلم مانند سیف همدانند با جاعت شوند از قریش
 یا مبعوث اندر آنها قاتلهم ای قاتل آن عمر است یعنی عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه چنان ذکر کرد در آن جمله
 و در شرح فاضل مندی که روایت کرده شده اینکه گفت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ابراهیم بن المنذر گفت
 حدیثی محمد بن الحنفی که برستی کعبه منی الله عنه از من میگفت که قاتلهم عمر بن الخطاب رضی الله عنه است
 بعد قولم بطن کت طرف قال است و الباء و بطن بنی فی است و لما معنی معنی وقت قولم و لو اوان
 مشغول قال است و آن مراد است از انزال نزول ای نفر و او تمیز را یعنی فرار کنید و تفرق کنید از جماعت اعداء

شأن نه فرار برادر مقابلۀ آنکه این کفرست نعوذ بالله من القاتل السیلی روح و فقیه خواند کعب بن جعفر عن
ان الرسول لم یستقم ابر الی قوله و لو لم یکنه و ان حضرت علیه الصلوٰة و السلام بجانب صحابه کرام مثل کعب
کننده بر آنکه از حسن مقال کعب جودت شود و کمال حال کعب نمود و فرمودند بشنود از جبهه الحاکم و البیعی
برستی و تحقیق که اخذ کرده میشود ازین امر که بشنود است استجاب سماع این قصیده متبرکه که و تحمیل بر کعب بن جعفر
بنابر آنکه در آن است از نعت حضرت مصطفوی و وصف از صحابه ضمیمه غیر آن از فضائل روشن و شامل
اور و صفت قواعد و غیره و فوائد و ادبیه چنان فوائد که باعث آنها فوق گرد این قصیده بر جمیع قصائد
و رسید صاحب این قصیده علیه سبب این قصیده بر اعلی مرتبۀ مقاصد اللهم ناوینی سیر که شرح نیز القصیده

المتمیزه الطیبه علی مدحهما الف الف بحیثه و سلام علی مراتب العباد و مقاصد الا علی و شرف فی بشرف زیاده و ابی
صلی الله علیه و سلم فی الدارین و معنی بیت انیکه در ردی که از قریش اند گفت گویند نشان که حضرت عمر رضی
بودند در میان کاه مطهر و فقیه اسلام آوردند و به انتقال کنیند از کاه تا مدینه قوله عصیته لعنم عینم سکه معنی در آن
و اسپان و مرغان از نسبت تا چهل مراد و عصایه و لغتین آنرا که و ارت کسی شوند و نسبت پدر س
و پسر س با ونداشته باشند و در فرائض عصیه هر کسیکه خویش کسی باشد و در احصیه معین فرائضه معلوم باشد
و بعد از ازل فرائض هر چه باید از آن بگیرد و موقع کسی که ای او قصبت زند و نصرت کنند و الله اعلم بالصواب

عند اللقاء ولا मिल معاً کابل	عما و احسن کمال لانکما سکه کشف
شأن زینش کافران وقت جنگ کاذا	انتقال از ککه کردند و نکردند انتقال
در زمان چند همچون رستم و اسفندیار	بی سلاحان ضعیفان نیز ثابت نمانده اند

قوله زال نه نام است ای رفتند و یا انتقال کردند و این زالوا است که بنا کرده شد و نه امر از دور بیت
سابق قوله فما زال عطف است بر زالوا قوله الکاس بفتح کاف و جمع کس کسیرون معنی موضعیت است
قوله کشف بضم شین و شین جمع کشف معنی آنکس که سپرداشته باشد و جنگ قوله عند اللقاء ظرف
بزال است ای وقت ملاقات و دشمنان و محاربه بایشان قوله میل کسیر جمع اهل است معنی آنکه
شمشیر بر داشته باشد معنی آنکس که سوار نیک ندارد و قرار گیر و بر زمین سپرد و احدا زینها مناسب نداشته آنکس
که بجای نه داشته محل مشترک بر دوشی او دفع کرد آنرا شافی که جایگزینست نزدش محل بر دوشی معانی آنرا
خندند قوله معانیل جمع غل لغت معنی بی سلاح و درین بیت اشاره است بر قوت و شجاعت صحاب رسول الله
صلی الله علیه و سلم نهایت بزرگی ایشان آنرا زیرا که شونا ظلم روح دلالت میکند بر نیک آشنایند از
مسکان ها خود و انتقال کردند از وطنهاست خویش و لیکن عسکد الحاربه نرفتند از مسکان حیات

حقیقاً نشان که بنود با شما سپهر فتنه و دشمنی پس چگونه باشد قویای ایشان از اهل بیت و دشمنان ایشان
و غیره با پسین قوس نشان از کمان جنگ خود را در مواضع نهایت شجاعت و غایت جرات و قیامت است که
مقابل برای جنگ در زمین غیر محنت و زحمت است و علی بن ابی طالب است که در آنکه خداوند لطیف
منوره و نیست در آنها ازین صفت بل بر ما جهان همه قوی ترین خلاصی از و صاحبان سلاح با هستند
که شنیدند از آفرین برین سببی او قائم شدند بر آن و غایت مانند زو آن و اول یعنی اولی است چنانکه پسندید

عنایت بر صاحب دانش و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم	مِنْ خَشْيَةِ أَوْدٍ فِي الْحِجَابِ
شد بلند یعنی دلیران پوشش آنها شد	نسخ داود نمیس وید بوقت کارزار

قوله ثم یفر اول جمع ثم و هم یعنی بلند قوله عارین لفتح اوله جمع عرین بکسر اول خود یعنی یعنی قوله
او بطال لفتح نه و جمع بطل لفتح تین یعنی دلیران قوله لبوس لفتح لام نه پوشیده شود از سلاح یعنی زره
آنها منسج بود از نسج داود علیه السلام در حقیقت برای ممکن بودن ایستاده بافته داود عیسی و یار زره
مشابه زره داود علیه السلام باشد که آن گروه صحابه بوقت کارزار آنها پوشیده بودند قوله سلحی لفتح سین
والف ممدوده یعنی حرب جنگ گاهی تصور میشود چنانکه درین بیت بلا نه و ضرورت بیت است قوله ستر بیل
یعنی تمیز و گفت فاضل مندی یح فم الطائین الخ با رفع غیر خذوف است ای آن عصبه یا نصب
بنا بر مع یا با بر باین سبب که صفت عصبه است یا اضافت لفظیه است و بی انتقال مکرر در صاحبان بلند
یعنی و صاحبان زره ها و منصفاری سلاح پس فایر فایزال اعتراضیه است بر حد قوله و اعلم فیما لم یشر
و البطل صفت دیگر عصبه است یا غیر خذوف است و لبوس هم با شبا ع میم مبتدا است خبرش مکن نسج
داود است و فی السیاط صفت است و ستر بیل خبر دیگر آن سکت و عمل جمع برید و با اعتبار شتال صبر فرا
بر حد الدنیای صفت و طایله کلاب لظهورش اینکه توصیف جنس با جمع نحو الدنیا لظهور الدنیا هم لظهور
در میان مبتدا با معمول آن بخیر و آن صفت از مبتدا جائز است فخره ای ضرورت شعر یا سنج
صفت لبوس و ستر بیل خبرش و فی السیاط صفت است لبوس لبان سنج داود
فی الحرب کسر بیل یا سنج حال است از خبر زره که آن مقول است یعنی که بایک سنی آن گروه قریش از صبی
ستر بیل و سخیایک باشد آن ستر بیل از نسج داود علیه السلام و جمله لبوس هم صفت و دیگر عصبه است یا صفت البطل
است و معنی بیت اینکه آن گروه صحابه که بلند یعنی پوشیدند و دلیران بودند و پوشششان زره بود
و زره از نسج داود علیه السلام بودند مانند ستر بیل و سنی پوشیدند زره و در حرب الله اعلم بالصواب

<p>مبارزین باشد قصیده حفظ بر زبان ویر چند این ترجمه کش مثل همتا و نظیر قافیه در وی بکمر نیست در جای بود آتش گرمی بازارش دل حصار سوخت از ساعش زور وروده چو زرد آلو حسود آری آری محبت گل را نخواهد جست زان رغبت بلبل بود سوی بهار و سوی گل کردگار چون برای تو نمود این مجرب عفو کن بر عیب کین قصیده نعت است</p>	<p>تا کنون شان را برای ترجمه بود آتفا نیست در کشید و نهند و چینی با چین و تیا باشد شمعنی دیگر فکرا ابروی گما پس در شد گفت پیغمبر که امن را جبار لیک مخلص میشود از سر و سر و همچون کنار لیک صد جان میکند هر دم فدای آن کنار میل زان شود خود سوی فراق سوی خاک پس تو ذرات و ذنوب کمالی را و گدا جرم ویرا و گناه آفرینش ای آمرزگار</p>
---	--

جمله صفت دیگر عصبه است ای واقع نشود یعنی داخل نمیکرد و لوک نیزه ها مگر در سینه جا هر یک سینه
 و بخوریم با شاع ضمه میم باید خواند ای صد و نیم یعنی سینه های اصحاب روایت است از علی کرم الله
 وجهه برستی که زده آن تا سینه نه تا پشت پس گفته شد آنرا که اگر احراز کرده شود و از پشت تو پس
 گفت و قتی که امرکان در راه از پشت من پس نه بجای یا هم تا فیه است ای سینه برای شان تا خیر از
 حاصل موت قوله حیاض بعد از پنجم جمع حوض و مراد از آن مکان تا یک در آن مجنات آن است مثل حوض
 آنیکه در آن مجتمع است ای تا خیر نمیکند از آن و تنیکه تا خیر نمیکند غیر آنها و پس پاشدن از آن و بر فوغل بهار
 محله جمع حوض حیاض الموت مخفی و شد اند موت است گفت فاضل هندی روح و جمله ما لم عطف است
 بر فعلیه یا حال است از صفات الیه ای از ضمیر کیم در بخوریم است یا جمله مقرر نه است برای مع و در در است
 فها لیم بقام روی است پس جمله معلله است ای واقع نشود و لوک نیزه ها مگر در سینه های شان زیرا که نیست
 برای شان از تنگی های حرب پس پاشدن و باز گردیدن بل سعادت شهادت که این مطلوب شان
 است حاصل می کنند و مرگ محض و حضرت حبیب آن محبوب شان است بحقیق می نمایند قوله تحلیل
 معنی پس پاشدن فائده حقی مباد بر باب صفا آنچه در قصیده طایفه است از حسن مقطع و مطلع و صنعت
 رنگ به الاطراف و غیره از بدائع اصناف ازین حیثیت که حکم کرد متنی بان چنین که مناسب جدا می است
 ریشی پس بدستی ناظم شرح شروع کرد قصیده را بذكر حقا و فراق و ختم نمود بذكر موت و فنا بر وصف
 شهادت که سبب بقا در درار بقا است و نیست شک در نیک تحقیق نیست در میان حقیقت و فراق
 فرق ندارد با اشتیاق بنا بر آن که ذکر موت آن منتهی امور آدمی است نزد انتم اگر چه در انشاید

ابتداء در در بلاد از ابتدا پس سید قصید و به یک نهایت و منتفی شد با نصی غایت و امداد علم السید
والله الموفق والمآب

والله اعلم بالصواب

تاریخ سابقہ از خادم حاجی مولوی باسط علی خان

اگر قصیدت این زمان حافظی عجیب شرح آید
مطلب پنهان وی شد آشکار و بر ملا
عبدالشع عجب علی بنسر عجیب
مست اندازد هیچ خمش عارفان کاملین

بندگان حق سرور از وی بگسیرند بار بار
هست تا بخشش نماند در کلام مرغ خوشبیم

1191

خاتمہ الطبع

سپاس بقیاس شایسته جنابیت که قصیده که گماشتان را در دیوان فلک نظم فرستاد خود نوشته و در رد بر آن نتیجه مغربی و کبری سبزو و معاد بر آل مجاهد و اصحاب صدق و سداد و باو که درین زمان محبت بنیاد شرح قصیده بآنت رسانید که مثل این قصیده در عالم ایجاد که در فراولت و طالع خیل تاثیر نژادست نایش سرور را العباد و شایع فصاحت بنیاد و بلاغت نهاد و اظم مولوی محمد نذیر صاحب متوطن مدظی آباد عرف را سپور چنانچه باید و نحو که شاید داد شرح و تشریح و تصحیح داد که بجز شرحی که نبوده باشد فی الحال استونم مطبوعه ای نماند که نول کشور و راه و سبب ^{در} مطایق و ابرج ^{از} ^{است} بمقام کمنوز بر طبع قاست عروس خود را بر استر و پیر استه قبول طابع خوش بجان و الا نشان کردید

44DA

ف ۱۱ ۸۹۲۵۸

کتاب شریعت

۶۶۵۸

سور الجهاد شرح تفهیم یافت

۵۴۸